

جهانی شدن اقتصاد و آثار آن

جهانی شدن اقتصاد بیش از آنکه زائیده پیشرفت فن آوری ارتباطات و حمل و نقل باشد، مخلوق سیاست گذاری و برنامه ریزی های اقتصادی چند دهه گذشته در کشورهای ثروتمند است. شاید اگر جریان « جهانی شدن اقتصاد » راه نمی افتاد، حساسیت ها درباره اصل « جهانی شدن » تا بدین پایه برانگیخته نمی شد. در اثر فشار سازمان های مالی بین الملل که ابزار کار کشورهای پیشرفته هستند، وضعیت اندک اندک به گونه ای در می آید که کشورهای در حال توسعه، بر سر کی دو راهی قرار بگیرند که یا باید با ادامه سیاست های اقتصادی درون نگر به بازارهای محدود خود بسنده کننده که در این صورت از مزایای رشد تولی و فن آوری که گمان می کنند با ورود به صحنه تجارت بین المللی نصیب آنان می شود. محروم بمانند و یا با پیوستن به جریان جهان گرایی اقتصادی، بر ثروت های طبیعی خود چوب حراج نهند و در جایگاهی که تقسیم کار ناعادلانه بین المللی برای آنها تعیی می کنند، به فعالیت پردازند.

اکنون در کشور ما بیش تر از هر زمانی، درباره ویژگی های مثبت سیستم تجارت آزاد، تبلیغ می شود، به گونه ای که راه نجات از وابستگی به اقتصاد تک محصولی، تنها به عضو شدن در سازمان تجارت جهانی منوط می گردد، در حالی که سو بردن از منافع تجارت آزاد در گرو زیر ساخت های لازم، مدیریت توانا و قدرت رقابت است.

خردمند کسی است که از تجربه های تاریخی درسی بگیرد. در قرن نوزدهم، هنگامی که انگلستان قدرت برتر تجاری بود و ناگزیر از سیستم آزاد دفاع می کرد، فردریک لیست پایه گذاری مکتب تاریخی آلمان، مردم کشوری را که دولت واحدی نداشت و به قطعات متعدد از لحاظ سیاسی و اقتصادی تقسیم شده بود، به اتحاد اقتصادی فرا خواند و از پیوستن به تجارت آزاد در آن وضعیت خاص بر حذر داشت و با طرح یک نظریه هوشمندانه، گفت: اکنون ملت ها منافع مختلف دارند و قدرت های آن ها نامساوی است. به هم پیوستگی قطعی (اقتصادی) وقتی مفید است که همه در برابر یکدیگر مساوی باشند والا عملاً یکی از آنها منتفع می گردد و دیگران تابع او خواهند شد. هر گاه علم اقتصاد از این لحاظ در نظر بگیریم، می توانیم آن را چنین تعریف کنیم:

« اقتصاد علمی است که با توجه به منافع فعلی و اوضاع و احوال خاص ملت ها، معین می کند که هر ملت به چه ترتیب می تواند درجه رشد اقتصادی خود را بالا ببرد تا اتحاد با سایر ملت های متمدن و در نتیجه، آزادی تجارت، برای او ممکن و سودمند باشد»

از سخن لیست نتیجه می شود که رو به رو شدن دو اقتصاد در وضعیت نابرابری توان اقتصادی و تکنولوژیک، زمینه را برای سلطه اقتصاد قوی تر بر اقتصاد ضعیف تر فراهم می کند، اکنون وضع درباره ما چنین حالتی دارد، پس نباید در تبلیغ مزایای سیستم تجارت آزاد راه افراط پیمود. بسیار شنیده می شود که مدافعان جهانی سازی اقتصاد، برای توجیه درستی راهبرد توسعه صادرات برای کشورهای جهان سوم، از تجربه بره های آسیا، به ویژه کره جنوبی یاد می کنند که چگونه کشور فقیری ماند کره جنوبی، از

جهت خرید فایل word به سایت www.kandooen.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

صادرات مواد خام توانست بدین درجه از صادرات کالاهای صنعتی دست یابد. این
ظاهر ماجرا است. این که همه کشورهای در حال توسعه بتوانند تجربه کرده را تکرار
کنند، مورد تردید است.

رویکرد ایران به جهانی شدن اقتصاد از بعد آسیب شناسی چگونه است؟

« جهانی شدن » به مثابه یک اصطلاح

واژه (Globalisation) که اخیراً به یکی از پر استفاده ترین و رایج ترین مفاهیم علوم انسانی بدل شده است، اسم مصدر از مصدر جعلی Toglobalize است که خود از صفت Global ساخته شده است. البته پاره ای از منابع و ماخذ، واژه یا اصطلاح جهانی شدن را معادلی برای اصطلاحات Mondialisation , Pionetavixation می دانند با این حال آنچه که در اکثریت قریب به اتفاق منابع پذیرفته شده، همان اصطلاح Globalisation است و حتی عده ای معتقدند که واژه Mondialisation ترجمه کلمه Globalisation است. در لغن نامه برای صفت Mondialisation که ریشه و منشا اصطلاح Globalisation است سه معنا قایل شده اند:

۱- گرد مثل توپ یا کره

۲- پ مقولات مربوط یا شامل در کره زمین و اصولاً در سراسر جهان.

۳- کلی یا جهانشمول

مصدر to globalise با توجه به معنای سوم ساخته شده است و به نظر، فعل آن هم لازم است و هم متعدی و به همین دلیل می توان آن را، یک سو، « جهانشمول کردن » یا « یکپارچه کردن » و از سوی دیگر (جهانشمول شدن) یا « یکپارچه شدن » ترجمه کرد. و البته پرواضح است که میان این دو وجه لازم و متعدی، نه تنها از حیث معنی، بلکه از لحاظ پیامد و منظور اصلی طراحان جهانی شدن نیز تفاوت های اساسی و فاحشی وجود دارد. به طوری که می توان به دو مساله مستقل، معتقد شد.

سرشت « جهانی شدن »

در مورد ماهیت جهانی شدن بحثهای مختلفی وجود دارد اما قدر، متیقن همه این بحثها این است که ما در حال پشت سر گذاشتن فرایندی هستیم که در آن نقش و اهمیت جغرافیا، فضا و زمان کم رنگ می شود. عمده ترین شاخصهای ابزاری جهانی شدن عبارتند از: اقتصاد اطلاعاتی و تجارت الکترونیکی

عده ای جهانی شدن را به معنای پایان جغرافیا می دانند. تصور برخی آن است که تکنولوژی اطلاعاتی به گونه گسترده ای قابلیت « در دسترس » قرار گرفتن را یافته است. از این رو انباشت و مدیریت اطلاعات در سطح ملی، مشکل شده و برداشت انسانها را از مقوله ای به نام «فاصله» تحت تاثیر قرار داده، تعریف آنان را از «جامعه» و «وفاداری» متحول ساختند. نظم فرهنگی را ویران کرده و معادله قدرت را نیز به تدریج تحت تاثیر قرار می دهد.

برخی جهانی شدن را تجلی این برداشت متداول دانسته اند که جهان از طریق نیروهای اقتصادی و تکنولوژی در حال تبدیل شدن به یک فضای اجتماعی واحد است و رویدادهای واقع در یک منطقه، از جهان می تواند پیامدهای مهمی داشته باشد.

برای عده ای، جهانی شدن با یک احساس تسلیم قضا و قدر شدن و ناامنی دایمی همراه است، زیرا به نظر می رسد مقیاس تغییر و تحول اجتماعی و اقتصادی معاصر، قابلیت و توانایی دولتهای ملی یا شهروندان را برای کنترل مقابله یا مقاومت در برابر آن تحول،

تحلیل می برد. برخی دیگر جهانی شدن را افسانه دانسته یا حداکثر آن را ادامه روندهایی می دانند که از دیرباز وجود داشته اند.

برخی جهانی شدن را حلقه ای اجتناب ناپذیر از تاریخ سرمایه داری می دانند. به اعتقاد آنها سرمایه داری برای گریز از فروپاشی ناگزیر است بحران ناشی از انباشت سرمایه و بحران مشروعیت را در جهان پخش کن تا لایه های نامشکوف جهان را به انحصار خویش درآورد. از این رو، جهانی شدن صورتی از امپریالیسم است و این گویای اوج بحران در نظام سرمایه داری است. والر شتاین، گوندرفرانک، سووی، پل باران، سمیر آمین و ... معتقد به چنین دریافتی هستند و جهانی شدن را زاده سرمایه داری و در عین حال « آنتی تز» آن می دانند که ضرورتاً باید به رهایی توده زحمتکش بیانجامد.

گروهی دیگر جهانی شدن را مترادف با « غربی شدن» (westernization) و « آمریکایی شدن» (Americanization) والیناسیون همه جانبه می دانند و آن را دامی تلقی می کند که کشورهای غربی نهاده اند و می خواهند با یکسان سازی فرهنگها و تسطیح تمایزها، بازار مصرف خویش را گسترش دهند. زبان جهانی شدن، آمریکایی، فرهنگ آن، غربی و سکان هدایت آن نیز در دست آنان است. جهانی شدن، تحقق مجدد رسالت انسان سرمایه داری است که زمانی با جنگهای صلیبی و زمانی با فرستادن مسیونرها و فتح فرهنگ جهانیان، درصدد جهانی کردن ارزشهایشان بودند. سر ژلاتوش، هارولد شومان، پیتر مارتین از جمله نظریه پردازانی هستند که جهانی شدن را پروژه ای اندیشده و با برنامه تلقی می کنند که ملتهای مستقل باید از آن احتراز جویند. چرا که

فرهنگ، فن آوری و اطلاعات عصر جهانی شدن متعلق به ایالات متحده آمریکاست و دیگران نشخوار کننده فرهنگ مسلط غربی هستند. در این میان کسانی مانند فرانسیس فوکویاما (F.Fukuyama) و ساموئل هانتینگتن (S.Huntington) یکسان شدگی و تکثیر فرهنگ و منش غربی را فرآیندی مبارک تلقی کرده و از پیروی انسان دموکراتیک و ایدئولوژی لیبرال سخن می گویند. از نظر این دسته، دهکده جهانی که در پرتو گسترش اطلاعات و ارتباطات رخ می نماید موجب رهایی انسان از اندوه سنتها و محتتها خواهد شد.

رولند رابرتسون (Roland Robertson) اعتقاد دارد:

« جهانی شدن که در قرن بیستم به صورت کل گرا تجلی پیدا کرد، مستلزم وابسته کردن نقاط مرجع فردی ملی به نقاط مرجع دیگری است. از این رو، جهانی شدن ایجاد ارتباطات فرهنگی، اجتماعی و پدیده شناختی بین چهار عامل را شامل می شود: خویشتن فرد، جامعه ملی، نظام بین المللی جوامع و بشریت به طور کل.»

وی در جایی دیگر، جهانی شدن را مفهومی می داند که هم به فشردن فرهنگها اشاره دارد. دیوید هلد (David Held) جهانی شدن را متضمن تغییر شکل در فضای سازمان انسانی و فعالیت و اقدام فرا قاره ای یا الگوهای بین منطقه ای اقدام، تعامل و عامل قدرت می داند. قدرت سیاسی از رهگذر اهمیت و نفوذ سایر نظامهای قدرت، بازسازی و مجدداً مفهوم سازی شده و تا حدی تغییر یافته است. در این جهان در حال ظهور، شهروند، پارلمان ملی، مجامع منطقه ای و مقامات جهانی هم می توانند از هم

متمایز باشند، اما نقشها در چارچوب پاسخگویی دموکراتیک و تصمیم گیریهای عمومی، بهم پیوسته و مرتبط هستند.

ملکوم واترز (Malcolm Waters) جهانی شدن فرایندی اجتماعی می داند که در آن قید و بندهای جغرافیایی که بر روابط اجتماعی و فرهنگی سایه افکنده است از بین می رود و مردم به طور فزاینده از کاهش این قید و بندها آگاه می شوند.

آنتونی مک گرو (Antony McGrew) جهانی شدن را در برگیرنده دقایق زیر می داند:

فعالیت اجتماعی، سیاسی و اقتصادی بر ماورای مرزهای ملی تاثیر گذاشته و از آنها تاثیر می پذیرند. افزایش شدت و وسعت ارتباطات به محو شدن فاصله موضوعات داخلی و خارجی می انجامد. ارتباطات در حال رشد، مسایلی را در سطح بین المللی ایجاد می کند.

شبکه های به هم فشرده ای بین نهاد های بین المللی، جوامع سازمانهای غیر دولتی و شرکتهای فراملیتی به وجود می آورد. این شبکه ها به ایجاد یک سیستم جهانی منجر می شود که محدودیتهایی سیستمی برای فعالیتهای بازیگران مزبور ایجاد می کند و استقلال آنها را کاهش می دهد.

از مجموع مباحث فوق چنین برداشت می شود که مجموعه مفاهیمی که برای تبیین پدیده جهانی شدن به کار رفته، ناظر بر وقوع یک تغییر مفهومی هستند که طی آن به جای ساختارها و سیستمهای موجود، پیکره نوینی شکل می گیرد. پیامدهای این پیکره با

حفظ جوهر و فلسفه وجودی و خاستگاه خود، افقی جهانی پیدا می کند و در ورای مرزهای فرو ریخته هم صدای زیادی پیدا کرده و ضمن فرو ریزی مرزها، ساختارهای ملی را پیرو خود ساخته است. ابر شبکه های جهانی باعث دسترسی آسان و ارزان به فرآورده های آن و تاثیر گذاری بر گفتمانها و خرده گفتمانهای دیگر می شود. و هماهنگی بیشتری در حوزه های اقتصاد، سیاست و فرهنگ را از جانب دولت-ملتها (Nation - Stutes) ضروری می سازد.

در پایان این بحث این نکته لازم به ذکر است که « جهانی شدن » با « بین المللی شدن » (intemationalization) متفاوت است. بین المللی شدن به تشدید ارتباطات میان حوزه های ملی و در نتیجه تاثیرات وسیع و عمیق کشورها بر یکدیگر اطلاق می گردد. به عبارتی بین المللی شدن ارتباط و تشکل کشورهای دارای مرزی جغرافیایی است، در حالی که جهانی شدن متشکل از شبکه های فرامرزی و فرا سرزمینی است. یعنی پدیده های جهانی می توانند همزمان کل عالم را در نوردند و بدون توجه به زمان و مکان از یک نقطه به نقطه دیگر حرکت کنند. در حالی که تقسیمات دولت های ملی وابستگی متقابل بین المللی را شدیداً تحت تاثیر قرار می دهند، اما خطوط پیوستگی متقابل جهانی غالباً ارتباطی با مرزهای سرزمینی ندارند.

برداشتهای متفاوت

هر یک از اندیشمندان و صاحب نظرانی که در مورد جهانی شدن بحث کرده اند. تلقی و برداشت متفاوتی از این مقوله داشته اند. به طور کلی می توان سه برداشت متفاوت را از یکدیگر متمایز ساخت:

۱- عده ای صحبت از « روند جهانی شدن» (The Process of Globalization)

می کنند و آن را به مثابه فرآیندی می دانند که سرشتی اجتناب ناپذیر دارد. این عده از فرا رسیدن عصری سخن می گویند که گسست جدی و عمیق پدیدار شده و در این فرایند علاوه بر درهم تنیدگی اجتماعی انسانها، از لحاظ اقتصادی نیز هندسه جدیدی شکل می گیرد که بیش از آن که مبتنی بر جغرافیا باشد به صورت موضوعی، بر تقسیم کار بنیاد یافته است و پیش از آن که حول محور محض انسان باشد، به توان کارآفرینی و عملی انسانها توجه دارد و عامل تکنولوژی و الزامات اقتصادی، آن را اجتناب ناپذیر میکند.

۲- برخی دیگر، جهانی شدن را به مثابه یک «طرح» (project) تلقی نموده اند به

گونه ای که نقطه آغاز و فرجام آن مشخص است. این عده صراحتاً جهانی شدن را نقشه ای برای تحقق رسالت قدیمی انسان سفیر سرمایه داری می دانند. تامیلسون (Tamilson) عقیده دارد که فرهنگ جهانی شده ای که ما هم اکنون با آن روبرو هستیم یک فرهنگ جهانی مبتنی بر هرج و مرج نیست و در عین حال فرهنگی نیست که از جمع بین تجارب و نیازهای بشریت حاصل آمده باشد، حتی به صورت

یکسانی از گونه های فرهنگی موجود نیز تغذیه نمی کند، بلکه حاکم شدن یکی از گونه های فرهنگی است که از توان بیشتری برخوردار می باشد. در یک کلام، مقصود همان فرهنگ غربی است. ورسلی (Wersly) همچون تامپلسون بر آن است که شکل گیری مقوله جهانی شدن هر چند که دموکراسی تقلیدی را به ارمغان می آورد، اما امکان سلطه را تقویت می کند.

در این دیدگاه، جهانی شدن به مفهوم واقعی کلمه عبارت است از تداوم روند استعمار و امپریالیسم نو جهانی شدن نوعی جهانی سازی اندیشیده و دور اندیشانه صاحبان ثروت و قدرت است که در آن «اطلاعات» جای «سیستم پایه طلا» (Glod Standard System) را گرفته است سرمایه سالاری امروزه در قالب جهان گرایی ظاهر شده و اگر امپریالیسم را آخرین مرحله سرمایه داری بدانیم، جهانی شدن واپسین مرحله امپریالیسم است. اصول گرایان اسلامی نیز ادعاهای جهان صنعتی در زمینه حقوق بشر، دموکراسی و غیره را فریبنده دانسته و جهان شدن را طرحی می دانند که غریبان جهت تسهیل و تعمیق تاراج منابع جهان سوم باب کرده اند. نتیجه آن که براساس این تلقی، طرح جهانی شدن شیوه ای نوپا است برای تحصیل مقصودی دیرپا و کشورهای جهان سومی نباید در دام جهانی شدن که استعمار گران تدارک دیده اند بیافتند.

۳- سومین برداشت از جهانی شدن درک این مقوله به عنوان نه یک فرایند بی طرفانه و یا طرح تعمدی، بلکه «پدیده ای» (Phenomena) ساخت دست بشر است. که تحویل یک سویه این پدیده به «فرآیند» یا « طرح» مانع از فهم آن می شود یعنی این

پدیده نو ظهور نه پیش اندیشده است که بتوان طرح نامید و نه بدون اطلاع جهانیان، مخصوصاً کارگزاران اطلاعات به واسطه اشراف بر پیامدهای این پدیده از فرصت بیشتری برخوردارند.

جهانی شدن، یک پدیده تناقض آمیز است. این پدیده رواج استانداردهای عام رفتاری را در روابط سیاسی اقتصادی و اجتماعی تشویق می کند، اما به همگون سازی نمی پردازد. و در عین یکپارچه سازی، شکافهای را نیز پدید می آورد. جهانی شدن هم زمان با ایجاد فرصتها، خطرها و تهدیداتی نیز فراهم می آورد.

به بیان دیگر، جهانی شدن همچون هر پدیده دیگری باردار تهدیدها و فرصتهای متعدد و متنوع است. از یک سو شبکه های الکترونیکی و رایانه ای به عنوان مهمترین زیر ساخت و نیروی پویای جهانی شدن، باعث شده تا بازیگران قادر شوند از راه دور به اعمال قدرت و ایجاد تاثیرات مهم دست بزنند. این امر اقتدار و اشکال حاکمیت را در عرصه سیاست متحول می کند و با از میان بردن فاصله های فیزیکی میان قدرتها، پتانسیل تهدید را بالا می برد. از سوی دیگر با تسریع روند مبادله، افزایش اطلاعات قابل دسترسی حاکمیت های ملی، توزیع قدرت میان بازیگران مختلف و بالا بردن قدرت چانه زنی بازیگران غیر حکومتی، فرصتهایی را نیز پدید می آورد. درک درست این تهدیدات و فرصتها می تواند کشورها را قادر سازد تا با اتخاذ تدابیر و تمهیداتی میزان آسیب پذیری خود را کاهش داده و میزان اثر پذیریهایی مثبت از روند جهانی شدن را بالا ببرند.

آیا جهانی شدن تحولی خود به خودی است؟

این یک پرسش کلیدی است، زیرا نوع پاسخ، وظیفه کشورهای گوناگون را در مورد چگونگی موضوع گیری در برابر جریان جهان گرایی، روشن می سازد.

بسیاری از متفکران غربی، چنین وانمود می کنند که جهانی شدن مرحله ای از تاریخ است که جهان به ناگزیر و در پی تغییراتی که در فن آوری رایانه ها و تکنولوژی

ارتباطات و حمل و نقل صورت گرفته است، گام بدان نهاده است و همه کشورها ناچارند، در جهت جریان جهانی شدن شنا کنند و تبعات آن را بپذیرند. آنچه رخ می

دهد ظهور « دهکده جهانی » است که مارشال مک لوها، در ۱۹۷۰ آن را معرفی کرده بود و اینک در پی انقلاب عظیم تکنولوژیک در شرف تحقق است ما می پذیریم که عوملی

وجود دارد که زمانها و مکانها را بدان گونه به یکدیگر پیوند می دهد که جامعه جهانی را به صورت یک حقیقت واحد در می آورد و تمایزات بین دولت ها و ملت ها را محم می

سازد، لیکن سخن این است که همه این عوامل، ناخواسته نیستند، بلکه بعضی از آنها، مانند آزاد سازی تجارت، به هم پیوستن بازارهای مالی و رشد فعالیت شرکت های چند

ملیتی، دقیقاً به عنوان ابزاری کارآمد، برای متحول ساختن جهان و شکل دهی به اقتصاد جهانی به کار گرفته می شود. سالها سیاست گذاری و برنامه ریزی های متمرکز از سوی

نظام های سرمایه داری دولتی، در امریکا و اروپا انجام گرفته است، تا کار بدین جا رسیده است، بنابراین اگر بگوییم، جهانی شدن تداوم حرکت سرمایه داری است که پس

از پایان جنگ سرد، رویای تسلط بر عالم را در سر می پرورد، خطا نگفته ایم.

از آن جا که ایالات متحده امریکا، کشوری قدرتمند از جهت قدرت نظامی و اقتصادی و توان فن آوری در دنیا است و با اهرم های که در اختیار دارد، می تواند تصمیم گیری ها و فعالیت های سازمان های بین المللی را تحت نفوذ خود داشته باشد و از طریق امپراتوری خبری و تبلیغاتی خویش، الگوی مورد نظر خود را تبلیغ و یا تحمیل نماید، این گمان قوت می گیرد که جهانی شدن روندی هدفدار است و بناست که به « امریکایی شدن جهان» بیانجامد.

آیا جهانی شدن خارج از اختیار است؟

جهانی شدن، انسان که برخی گمان می کنند، یک امر غیر اختیاری صرف نیست، زیرا در قضیه جهانی شدن، دو دسته عوامل در کارند:

دسته اول: عواملی، مانند پیشرفت تکنولوژی ارتباطات و گسترش شبکه اینترنت و صنعت حمل و نقل که خود به خود تحقق می یابند و تمام دنیا و از جمله کشور ما را به یکدیگر پیوند می دهند و به صورت دهکده واحدی در می آورند. در این گونه موارد، چون مبارزه با علت، معقول و یا مقدور نیست، باید با معلول، اگر دارای مفسده است، مبارزه کرد و چنانچه مبارزه امکان ندارد، دولت اسلامی باید منع قانونی این امور را باقی نگه دارد و حق ندارد به بهانه این که عمل خلافی قابل جلوگیری نیست، انجام آن را قانونی کند، زیار جایز دانستن کار خلاف، اهل صلاح را هم به فساد کاری می کشاند و انکار منکر اگر با دست ممکن نباشد، با زبان واجب است.

دسته دوم: عواملی هستند که خود به خود عمل نمی کنند و کارکرد آنها به اراده ما بستگی دارد که بخواهیم و زمینه جهانی شدن کشور خود را فراهم آوریم.

در بعد فرهنگی جهان گرایی، عواملی هستند که در اختیار ما نیستند، برای مثال جلوگیری از برنامه های ناسالم و مفسده انگیز رادیو و تلویزیون های خارجی، ماهواره ها و شبکه اینترنت در اکثر موارد برای ما مقدور نیست.

در بعد سیاسی و مخصوصاً در بعد اقتصادی جهان گرایی، هنوز سر رشته بیش تر کارها در دست دولت ها است و اگر دولتی بخواهد، می تواند خود را از مسیر جهان گرایی بر کنار نگه دارد، مثلاً در بعد سیاسی، تا حد ممکن از عواملی که موجب تضعیف دولت ملی است پرهیز نماید و در بعد اقتصادی، اجرای عدالت را بر خود فرض بداند.

مبانی نظری « جهانی سازی »

جهانی سازی به چه معناست و تاریخ طراحی و نیز مبانی فکری آن کدامست؟ و چه نسبتی با فرهنگ غرب و فرهنگ اسلامی دارد؟ برای دستیابی به پاسخ این پرسشها، این نوشتار با طرح فرضیه های ذیل آغاز می گردد:

۱- بین مبانی فکر جهانی سازی و فرهنگ غرب ارتباط وجود دارد

۲- بنابراین جهانی سازی یک پروژه است نه یک پروسه

۳- آمریکا رهبری این پروژه را بر عهده دارد

۴- آمریکا در رهبری پروژه جهانی سازی ناتوان است و تنها اسلام به عنوان دین برتر و

آخر الهی، توانایی اداره پروسه جهانی سازی آن هم با هدفگیری دیگری را دارد.

مفهوم جهانی سازی (Globalization)

علی رغم متداول بودن اصطلاح جهانی شدن یا جهانی سازی، هنوز تعریف جامع و مانعی از آن ارائه نشده است زیرا:

۱- دقیقاً زوایا و ابعاد جهانی شدن ملموس و روشن نیست، حتی برای آنانی که در

فرآیند جهانی شدن قرار دارند.

۲- اصطلاح جهانی شدن مفهوم جدیدی است و عمری کمتر از دو دهه دارد. بنابراین،

هنوز تحقق نیافته و هم چنان دستخوش تحول است.

با این وصف، کوشش هایی برای ارائه تعاریفی از جهانی شدن، هر چند ناقص، مبهم و

مشکوک صورت گرفته است از جمله:

- جهانی شدن یعنی یکسان شدن و یا مشابه کردن دنیا. این حادثه به طرق گوناگونی چون توسعه ماهواره ها، گسترش رایانه ها، افزایش توان رسانه ها، به ویژه ازدیاد کانال های تلویزیونی صورت می گیرد.

- جهانی شدن، پدیداری چند بعدی است، و از این رو، اقتصاد، سیاست، فرهنگ و ... را در بر می گیرد، و با تحقق آن، مرزهای ملی از بین رفته و یا کم رنگ می شود. کشورها نقش گذشته خود را از دست می دهند، و به جای قوانین داخلی، قوانین بین المللی بر کشورها حاکم می گردد.

- جهانی شدن فرایندی اجتماعی است که در آن، قید و بندهای جغرافیایی، فرهنگی، مذهبی و ... که بر روابط انسانی سایه افکنده، از بین می رود. البته، اگر چه جهانی شدن یک روند سیاسی، فرهنگی و اجتماعی و ... است، اما بیش از همه، روندی اقتصادی است.

اما اگر به ماهیت نه به صورت جهانی شدن توجه کنیم، می توانیم جهانی شدن را به صورت زیر تعریف نماییم:

- گسترش فرهنگ اروپایی از طریق مهاجرت، استعمار و تقلید فرهنگی به سراسر کره زمین

- تداوم حرکت سرمایه داری که پس از پایان جنگ سرد رویای تسلط بر عالم را در سر می پروراند.

تلاش برای گسترش جهانی الگوهای آمریکا، همین نکته نگرانی و ترس برخی از کشورهای اروپایی را برانگیخته است.

- تصویری ترسناک از یک بازار عنان گسیخته و پایان نوسازی به سبک ملی و دینی است که می رود تمام شالوده های سیاسی و اجتماعی ملت ها و دولت ها را از هم بگسلد.

- دخالت در امور داخلی دولت های جهان سوم و کنار گذاشتن هر گونه قانونی است که مانع از تجارت آزاد از سوی شرکت های چند ملیتی است بدون آنکه ثبات اجتماعی و حاکمیت این دولت ها را در نظر بگیرد.

نگارنده بر آن است که جهانی سازی، گویای طرح پیچیده برای استعمار است. حسین بشیریه در این باره، از عبارت فرآیندهای جهانی شدن استفاده می کند که قرین دهکده الکترونیک جهانی، پیدایش قبیله جهانی، انقلاب اطلاعاتی، فشردگی زمان و مکان و گسترش جهانی، آگاهی می باشد. پیروز مجتهد زاده، واژه جهانی شدن ها را به کار می برد که حاوی بار عظیمی از آمریکایی شدن است، و در واقع همان جهان سازی به دست صاحبان صنعت و سرمایه است و آمریکا سکوی اصلی پرتاب موشک جهانی شدن فرض می شود و در پرتو جهانی شدن ها، جهانیان به فرهنگ، مفاهیم، زبان و اخلاق یا بی اخلاقی آمریکایی تن می دهند

فرایند جهانی شدن را معمولاً در چهار حوزه فنی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مطالعه می کنند. در حوزه فنی و تکنولوژی از وقوع انقلاب صنعتی سوم سخن می رود. انقلاب

صنعتی اول در قرن هیجدهم میلادی تحولی در تکنولوژی تولید بود. انقلاب صنعتی دوم در نیمه دوم قرن نوزدهم رخ داد و تحولی در تکنولوژی توزیع و ارتباط ایجاد کرد. انقلاب صنعتی سوم در پایان قرن بیستم تحولاتی اساسی در حوزه ارتباط، مصرف و اطلاعات به همراه آورده است. در اقتصاد کنترل دولت ملی بر اقتصاد ملی به نحو فزاینده ای از دست می رود و عناصر اصلی سیاست های اقتصادی و مالی ملی، جهانی می شوند. از لحاظ سیاسی با ظهور و گسترش اختیارات نهاد های سیاسی جهانی چون بانک جهانی، تحولات چشمگیری در حوزه محدود شدن قدرت و حاکمیت دولت های ملی رخ می نماید. به طور کلی در فرایند جهانی شدن، ویژگی های اصلی دولت ملی همانند اهمیت و نقش مرزها در معرض زوال قرار می گیرد. در سطح فرهنگ باید از ظهور جامعه مدنی جهانی سخن گفت. جنبش های فرهنگی و اجتماعی بین المللی جزئی از این جامعه هستند و به مسایل و موضوعاتی چون رعایت حقوق بشر و آزادی های مدنی از جانب دولت های ملی نظر دارند که از حدود توانایی و دید دولت های ملی بسی فراتر می روند.

تاریخچه جهانی سازی: در بحث مربوط به تاریخچه جهانی سازی، با دو سوال عمده روبرو هستیم: ۱ تاریخچه اصطلاح جهانی شدن و ۲ تاریخچه گرایش و رویکرد به جهانی شدن، به چه زمانی بر می گردد؟

تاریخچه اصطلاح جهانی سای: زمان چندانی از کاربرد واژه جهانی شدن نمی گذرد. چون، قدمت این واژه به سال های آخر دهه ۵۰ و سال های اولیه دهه ۶۰ میلادی می

رسد. در سال ۱۳۲۸ ش (۱۹۵۹ م) مجله آکونومیست از کلمه سهمیه جهانی (Queta Globalization) استفاده کرد. در ۱۳۴۰ ش. (۱۹۶۱ م) فرهنگ و بستر فرهنگ معتبری بود که تعاریفی درباره دو اصطلاح Globalism ، Globalization ارائه داد، یک سال بعد نشریه Spectator مفهوم جهانی را گنج کننده توصیف نمود. در ۱۳۴۴ ش (۱۹۶۵ م) مارشال مک لوهان، نام دهکده جهانی را بر کتاب جنگ و صلح در دهکده جهانی خود گذارد

برخی اصطلاح دهکده جهانی را سرآغازی بر شکل گیری اصطلاح جهانی شدن می داند با این وصف، استعمال واژه جهانی شدن و یا مشتقات آن، تا دهه آخر قرن ۲۰ محدود باقی ماند. از این رو، جای تعجب نیست که تا سال ۱۳۷۳ ش (۱۹۹۶ م) فهرست کتاب های موجود در کنگره آمریکا از واژه جهانی یا جهانی شدن استفاده کرده باشد، به ۳۴ عنوان محدود شود، در حالی که این عناوین در ۱۳۷۷ ش (۱۹۹۸ م) به بیش از ۲۰۰ عنوان و در ۱۳۷۸ عنوان و در سال ۱۳۷۸ به بیش از ۴۰۰ عنوان رسید. این رشد، گویای پذیرش و یا مورد توجه قرار گرفتن پدیده و اصطلاح جهانی شدن توسط نویسندگان و محققان در سال های پایانی قرن ۲۰ است. بنابراین می توان گفت: از ویژگی های سال های پایانی قرن ۲۰، کاربرد فراگیر واژه جهانی شدن است.

نتیجه اینکه، به عقیده نگارنده، جهانی شدن تداوم حرکت نظام سرمایه داری و کاپیتالیستی غرب است که پس از پایان جنگ سرد، از لاک دفاعی بیرون آمده، و رویای تسلط بر عالم را در سر می پروراند. به همین دلیل، با پایان جنگ سرد که با فروپاشی

بلوک شرق همراه بود، سیاست و استراتژی جدیدی به نام نظم نوین جهانی از سوی آمریکا مطرح گردید. این پدیده که با تحولات عظیم در تکنولوژی جدید اینترنت همراه شد، به مقدمه ای برای جهانی سازی تبدیل گردید.

۳- تاریخ رویکرد به جهانی سازی: بر خلاف تازگی اصطلاح جهانی شدن، میل به آن، چه در تئوری، چه در عمل، سابقه ای به قدمت حیات بشر دارد. گرایش به جهانی شدن، نخست در ادیان الهی بروز کرد، به گونه ای که، ادیان بزرگ الهی، چون یهودیت، مسیحیت و اسلام، سودای جهانی سازی داشته اند، و اینک نیز، هر یک از آنها، در صددند امتی یگانه و حکومت جهانی واحد پدید آورند، و البته در این راه، جهانی سازی اسلامی، برترین و کامل ترین شکل جهانی سازی دینی را مطرح کرده است. (ان الارض یرثها عبادی الصالحون) مخاطبان در جهانی سازی اسلامی، نه عرب، نه مکی، نه مدنی و نه حتی مسلمانان، بلکه کافه ناس و تمام مردم اند، و معنویت (خدا) و عقلانیت (انسان) دو عنصر اساسی آن اند. در کنار یهودیان الهی، تمدن ها، کشورها، و انسان هایی نیز بوده اند که براساس اندیشه های جاه طلبانه، سودجویانه و جامعه عمل بیوشانند. بابلیان، ایرانیان، رومیان و ... از همین تمدنها، کشورها و آدم ها هستند که در پی نیل به حکومت بر جهان و واداشتن همگان به پیروی از ارزش های خود بوده اند.

پس از اسلام و ... اغلب از دو مکتب مارکسیسم و کاپیتالیسم به عنوان مدعیان حکومت جهانی نام می برند:

مارکسیست ها با تقسیم تاریخ به کمون اولیه، برده داری، فئودالیسم و کاپیتالیسم، مدعی اند که بشر با گذر از این مراحل چهار گانه، به مرحله نهایی یعنی کمونیسم وارد می شود که آن یک حکومت جهانی با ویژگی هایی چون مرام اشتراکی، فقدان دولت و نبود مالکیت است. البته آنها قبل از ورود به مرحله آخر تاریخ یک مرحله انتقالی به نام سوسیالیسم را نیز پشت سر می گذارند. سوسیالیسم کمی با کاپیتالیسم و نیز اندکی با کمونیست شبیه است. مثلاً، در سوسیالیسم همانند کاپیتالیسم، دولت و حکومت وجود دارد، ولی بر خلاف کاپیتالیسم حکومت در اختیار همه نیست، بلکه حکومت در حاکمیت کارگران است. اگر چه شکست کمونیسم در دنیای امروز، به معنای غیر قابل وصول و یا خیالی بودن حکومت جهانی کمونیستی است. ولی سوسیالیست ها معتقدند، به علت ریشه دار بودن شعارهای عدالت و مساوات سوسیالیستی در نهاد و فطرت انسان، بشر دوباره به سراغ سوسیالیسم و سپس کمونیسم خواهد آمد؟! کاپیتالیسم یا سرمایه داری غرب، یکی دیگر از مدعیان جهانی شدن نیز، در پی جهان گرایی و ایجاد یک حکومت جهانی است.

از زمانی که سرمایه داری غرب شکل گرفت، یعنی از چهار یا پنج سده پیشین یا به عقیده والرشتاین، از قرن ۱۶ میلادی، شکل گیری و تسلط نظام سرمایه داری بر جهان آغاز شده است. از اواخر قرن ۱۹، و به خصوص از اوایل قرن ۲۰، سرمایه در کشورهای شمال به مرحله اشباع رسید و انباشت سرمایه، به رکود اقتصادی دامن زد. بنابراین غرب، به صدور سرمایه دست زد، تا از این طریق به بازارهای جدید و جویای سرمایه دست

یابد، و هم بحران های نهفته در درون خود را به کشورهای توسعه نیافته منتقل کند. این فرآیند، موجب رشد دوباره نظام سرمایه داری گردید. نتیجه این که، جهانی شدن: اولاً، در ادامه تحولات کلان تاریخ بشر غربی، یعنی انقلاب کشاورزی، انقلاب صنعتی و انقلاب اطلاعاتی است

ثانیاً، تداوم حرکت سرمایه داری غرب است، ولی پس از پایان جنگ سرد، تهاجمی تر شده و رویای تسلط بر عالم و جهان گیتی را در سر می پروراند.

به این علل، جهانی شدن بیش از هر تعریف دیگر، به آن معناست که سیاست اقتصادی، امنیت غذایی و... باید در حوزه اختیارات تجار و سرمایه گذاران دولت های ثروتمند قرار گیرد، و در این روند، حکومت ها، نهاد های بین المللی و حتی سازمان های بین المللی نیز اجازه ندارند که فعالیت و قدرت آنها را به پرسش گیرند. با چنین نگرش و عقیده ای که جهانی شدن را کروگمن، ادغام بیشتر بازارهای جهانی، مک ایوان، آن را گسترش بین المللی مناسبات تولدی و مبادله سرمایه سالارانه، بازانسون نیز، جهانی شدن را یکپارچگی تجارت با حذف مرزهای تجاری، سرعت در مبادله تکنولوژی و افزایش عمومی در مصرف جهانی می داند، طبیعی خواهد بود که در راس چنین نظامی، آمریکا قرار گیرد. از این رو، مالکوم واترز می گوید: « جهانی شدن نتیجه مستقیم گسترش فرهنگ اروپایی از طریق مهاجرت، استعمار، و تقلید فرهنگی به سراسر کره زمین است. این پدیده به طور ذاتی از طریق فعالیت های سیاسی و فرهنگی با الگوی توسعه سرمایه داری همراه است» روزه گارودی هم در اینباره می گوید: « جهانی سازی نظامی است که

قدرت مندان را با ادعای روابط آزاد و آزادی بازار، قادر می سازد تا اصنافی از دیکتاتورهای ضد انسانی را به مستضعفان تحمیل نماید»

در یک جمع بندی کلی، رابرتسون فرآیند جهان خواهی کاپیتالیسم و مشخصه های آن را به این شکل مطرح می کند:

۱- مرحله بدوی: این مرحله در اروپا و در بین سال های ۱۴۰۰ تا ۱۷۵۰ رخ داد. تجزیه کلیسا، ظهور جوامع دولت ملت و استعمار کشورهای ضعیف مشخصه این مرحله است.

۲- مرحله نخستین: مرحله آغازین از سال ۱۷۵۰ تا ۱۸۵۰ ادامه داشت که بروز مسائل شهروندی، انعقاد اولین قرار دادهای بین المللی از نشانه های آن است.

۳- مرحله جهش: در مرحله جهش که به سال ۱۸۷۵ تا ۱۹۲۵ بر می گردد، بشر شاهد مهاجرت ها در سطح وسیع و جنگ های بزرگ چون جنگ جهانی اول است.

۴- مرحله سلطه گرایی: طی سال های ۱۹۲۵ تا ۱۹۶۹، با بروز جنگ جهانی دوم، تاسیس جامعه ملل و سازمان ملل متحد، آغاز جنگ سرد و افزایش کشورهای جهان، جهانی شدن روند سریع تری به خود گرفته است.

۵- مرحله عدم قطعیت: از سال ۱۹۶۹ به بعد، فعالیت وسیع رسانه های گروهی، تشدید جنگ سرد، تلاش برای دست یابی به سلاح های مرگ بار تر موجب شد که ساکنان کره زمین، اعتماد کمتری نسبت به سیر و روندی که در جهان طی می شد، داشته باشند.

۶- مرحله جهانی شدن: مرحله جدید با پایان جنگ سرد، فروپاشی شوروی سابق، حمله آمریکا به عراق، و طرح نظم نوین جهانی (طرح نظام تک قطبی) به رهبری آمریکا آغاز

شد. این پدیده با تحولات گسترده تکنولوژی در زمینه اینترنت، تاسیس سازمان تجارت جهانی و نیز وحدت پولی یازده کشور اروپایی همراه است.

آثار منفی « جهانی شدن »

جهانی شدن، در کتاب آثار مثبت، دارای آثار منفی بسیاری است که مخالفت های زیادی را در سراسر گیتی، در میان دولتمردان، اقتصاددانان، و دانشمندان علوم اجتماعی برانگیخته است. نظر به اهمیتی که شناخت این آثار، در تصمیم گیری در قبال گسستن به روند جهانی شدن دارد، بر شمردن و تبیین آنها ضروری می نماید.

۱- بحران دولت ملی: نیروهایی که ماشین جهانی شدن را به پیش می برند، به طور آشکاری اقتصادهای ملی را تحت نفوذ خود گرفته اند و با تسلط دولت بر منابع درآمدی خود و کنترل اقتصاد داخلی، سرناسازگاری دارند. قوانین و مقررات ملی، اندک اندک در سایه قوانین و توافق نامه های بین المللی رنگ می بازند. قوه مقننه کشورها، وظیفه قانونگذاری را هر جا که پای تحکم های سازمان های فراملی، مانند صندوق بین المللی پول و بانک جهانی در میان است، با تردید و انعطاف انجام می دهند. مسوولان اقتصادی دولت ها، در مورد تخصیص بودجه، مالیات ستانی و اصلاح توزیع درآمدها، چاره ای ندارند، مگر این که تاثیرات بین المللی عملکرد اقتصادی خود را با دقت زیر نظر داشته باشند. برای کشورهای در حال توسعه، سیاستگذاری و اجرای برنامه های اقتصادی، ماند عبور از دهلیزی تاریک است که جای جای آن، دشنه ها و آلات برنده کار گذاشته باشند. بی سبب نیست که بسیاری

از کشورهای جهان سوم در دو دههٔ اخیر، در امر برنامه ریزی و اجرا به سرگشتگی مبتلا شده اند. در وضعیت جدید، دولت ها، سازمان ها و شرکت های ملی، ناگزیرند خود را از نو تعریف کنند. به گفتهٔ هابسباوم، نیروهای فراملی از سه طریق دولت ها را تضعیف می کنند:

ایجاد اقتصاد فوق ملی که اکثریت معاملات آن، خارج از حسابرسی های دولت ها صورت می گیرد، یا حتی کنترل آنها بیرون از توان دولت ها است که این توانایی دولت ها را در زمینهٔ ادارهٔ اقتصاد ملی محدود می کند. دلیل عمدهٔ سیاست های سوسیال-دموکراتیک و کینزی که طی سومین ربع قرن بیستم، بر سرمایه داری غرب مسلط شده، این است که توانایی دولت ها برای تنظیم سطوح اشتغال، دستمزد و هزینه های رفاهی در قلمرو خودشان، در مواجهه با رقابت بین المللی از جانب اقتصاد هایی که تولید ارزان تر و با کیفیت تری دارند، تحلیل رفته است.

ظهور نهادهای منطقه ای و جهانی، مانند اتحادیهٔ اروپا و موسسات بانکی بین المللی، دولت ها را تضعیف کرده است. کشورهای کوچک تر ناگزیرند به عنوان بخشی از یک بلوک بزرگ تر در رقابت بین المللی وارد شوند. اقتصاد این گونه دولت ها، گاه چنان ناتوان است که آنها را به وام های اعطایی با شرایط محدود کنندهٔ سیاسی وابسته می کند. با انقلاب تکنولوژیک در عرصهٔ حمل و نقل و ارتباطات، مرزهای سرزمینی تا حد زیادی موضوعیت خود را از دست داده است. بر خلاف گذشته بسیاری از مردم، همزمان در بیش از یک کشور زندگی و کار می کنند، یا در حال رفت و آمد بین کشورها هستند.

امروزه کاملاً طبیعی است که یک فرد از طبقه متوسط، در دو یا چند کشور دارای منزل و درآمد باشد. این امر بر روابط بین مهاجران دایمی و دولت هایی که برای اقامت خود برگزیده اند و نیز بر روابط بین مهاجران و دولت های مبدا تاثیر می گذارد.

۲- تسلط فرهنگ غربی، موثرترین ابزاری که روند جهانی شدن را شتاب بخشیده، پیشرفت هایی است که در صنعت ارتباطات و تکنولوژی کامپیوتر روی داده است. سرمایه داری جهانی این توفیق را داشته است که فن آوری های حساس ارتباطات و رایانه را در انحصار خود داشته باشد. در موقعیت کنونی، حتی متعصب ترین دشمنان امریکا نیز اخبار و تحلیل های دست اول سیاسی و اقتصادی را در گزارش های شبکه هایی، مانند سی ان ان جست و جو می کنند. جهان غرب هم از جهت تکنولوژی ارتباطات و هم از جهت گستردگی امپراتوری خبری و سیاسی و اقتصادی خویش، تهیه و تنظیم نمی کنند. که آنان هیچ گاه مطالب پخش شده را به دلخواه رقابتی سیاسی و اقتصادی خویش، تهیه و تنظیم نمی کنند. ماهواره ها و شبکه اینترنت، تبدیل به ابزارهایی برای دور زدن اقتدار دولت های جهان سوم و بی اثر ساختن مطالب پخش شده را رادیو تلویزیون های ملی شده اند. امریکا و اروپا از طریق رسانه های جمعی و برنامه های فرهنگی پر جاذبه خود، هر روز که می گذرد، جوانان را در گستره جهان، بیش تر با فرهنگ ملی و باورهای مذهبی نیاکانشان بیگانه می کنند.

همه این فعالیت ها به هدف دمیدن روح سرمایه داری، در کالبد جهان معاصر صورت می پذیرد. لیبرالیسم در تمام ابعاد سیاسی، فرهنگی و اقتصادی تبلیغ می شود تا مقاومت هایی که ریشه در باورهای مذهبی و تعلقات ملی دارد از میان برود و جهان به صورت یک بازار واحد در آید که مصرف کنندگانش آن چه را تقاضا کنند که شرکت های چند ملیتی تولید می کنند و برای دست یابی به این هدف باید با تبلیغ فرهنگ غربی همسان سازی فرهنگی در گستره گیتی، صورت داده شود.

۳- تضعیف مردم سالاری: تصویری که از دموکراسی وجود دارد، به گونه ای است که تنها در چارچوب یک دولت مبسوط الید و سراسری ملی، قابل حصول است. به علت جریان جهانی شدن، پرسش هایی درباره توانایی دولت ملی برای حفظ معیارهای دموکراسی به ذهن می آید:

الف- اگر همان گونه که گفته شد، جهانی شدن باعث تضعیف نهاد دولت گردد، آیا دموکراسی که تنها در قالب ملی قابل حصول است، بزرگ ترین حامی خود را که دولت مقتدر ملی است، از دست نخواهد داد؟ آیا این امر دموکراسی را به صورت یک شعار توخالی در نخواهد آورد؟

ب- اگر پیوستن به کاروان جهانی شدن، بحران های اقتصادی و مالی، بیکاری گسترده و نابرابری های شدید در توزیع درآمدها و تحقق جامعه طبقاتی را در پی داشته باشد، آیا دولت های ملی می توانند، همچنان بار رجوع به آرای عمومی و معیار قرار دادن رای اکثریت در انتخابات و همه پرسی ها، کشور را اداره و معضلات را حل کنند؟ آیا اکثر

مردم ناراضی از روند جهانگرایی، به این فکر نخواهد افتاد که با استفاده از رای خود، پیش روی جریان جهانی شدن را سد کنند؟ یا با عدم شرکت در انتخابات، عملاً دموکراسی را به شکست کشانند؟ در این صورت تدبیر چه می تواند باشد؟

ج- از آنجا که دولت نهادی سیاسی است که از جمله وظایفش، تامین رفاه عمومی و توزیع عادلانه امکانات اقتصادی بین آحاد جامعه است. این سوال پیش آید که آیا تحت فشار شرکت های چند ملیتی- که با جهانی شدن اقتصاد به طور آزادانه می توانند در کشورهای مختلف سرمایه گذاری های انبوه نمایند و به تولید و فروش کالا بپردازند- دولت ها مجبور نخواهند شد که منافع موکلین خود را فدای خواسته های شرکت های چند ملیتی کنند؟ و آیا دولتمردان به صورت بازوی سیاسی این نهاد های اقتصادی قدرتمند در نخواهند آمد؟

۴- رشد فرقه گرایی و قومیت طلبی: این که فرهنگ غالب در روند جهانگرایی، هماسان سازی است، هیچ گاه به معنای این نیست که انسانهایی را می پرورد که با یکدیگر تعارض و تنازع ندارند. همسان سازی، یعنی این که آدم ها را خود خواه، منفعت طلب و بی گذشت بار می آورد که تنها به خود و گروه خود می اندیشند. این خود محوری با ایده جهان گرایی سرناسازگاری دارد. رشد انفجار گونه ملیت گرایی و ادعاهای قومی که روند جهانی شدن را به چالش می خواند، به نظر می رسد، ریشه در همین امر داشته باشد. جدایی طلبی اهالی باسک در اسپانیا، سیسیل در ایتالیا، کبک در کانادا و حتی اسکاتلند در بریتانیا، دلیلی است بر این که حتی کشورهای مرفه نیز

از این پی آمد برکنار نیستند. اقوامی که در گذشته با پندارهای ناسیونالیستی در کنار هم می زیستند، در اوضاع کنونی دلیلی نمی بینند که سهم خود را با دیگران قسمت کنند. این است که روز به روز بر تنوع ها و تکرهایی افزوده می شود که زمینه ساز جدال های آینده است. فرقه ها و گروه های کوچکی پدیدار می شوند که در سابق نامی از آنان نبود. جهانی شدن به همه فهمانده است که هر کس باید مثل عنکبوت، تنها تار خود را بتند.

آثار منفی جهانی شدن اقتصاد

جهانی شدن اقتصاد در کنار برخی آثار مثبت، دارای عواقب منفی و خطرناکی نیز می باشد:

۱- بحران های اقتصادی: بحران های اقتصادی که در اثر جهانی شدن روی می دهد به چند نوع تقسیم می گردد:

اول بحران مالی: کشورهای گوناگون جهان، به علت بین المللی شدن و وابستگی متقابل بازارهای مالی و معاملات جهانی بورس، دچار آن می شوند یک شاهد جالب از این موارد، رفتار بازارهای اوراق بهادار سراسر جهان، در ۹ اکتبر ۱۹۸۷ (دوشنبه سیاه) پس از سقوط قیمت ها در بورس نیویورک بود. بحران مالی مکزیک در ۱۹۹۴ اتفاق افتاد و آخرین بحرانی که به سبب معاملات بدون ضابطه در بورس های جهان به وقوع پیوست، بحران مالی در کشورهای جنوب شرق آسیا بود. حجم معاملات روزانه بورس های جهانی ۱۰۰۰ میلیارد دلار است، در حالی که حجم سالانه تجارت جهانی از ۴۰۰۰

میلیارد تجاوز نمی کند. بنابراین هر از چندگاه، وقوع بحرانی که سودهایی کلان را نصیب سرمایه داران بزرگ می کند، محتمل است. این امر به زیان کشورهای جنوب است، چنان که به ادعای مهاتیر محمد، نخست وزیر مالزی، در اجلاس کشورهای گروه ۱۵ در قاهره، طی بحران اخیر کشورهای جنوب شرق آسیا، نیمی از ثروت خود را از دست دادند.

دوم، بحران بیکاری: شرکت های تولیدی برای بالابردن قدرت رقابت خود و مقابله با بحران ها در اقتصاد جهانی کوشیده اند هزینه های کارگری خود را کاهش دهند. شرکت ها برای رسیدن به این هدف، یا سیستم تولید خود را به صورت خودکار در آورده اند، یا این که فرآیند تولید را به اجزای مختلف تقسیم کرده و بخش های کاربر را به بیرون از مرزها منتقل ساخته اند و یا هر دو کار را با هم انجام داده اند. در نتیجه نیاز به نیروی کار، به ویژه نیروی کار غیر متخصص، پیوسته رو به کاستی دارد. این روند میلیون ها نفر را در کشورهای صنعتی از داشتن شغل محروم ساخته است. به نوشته ویلیام گریدر، تحولات تکنولوژیکی و اهمیت فزاینده نقش اطلاعات و سیستم های اطلاع رسانی و نیز گسترش شبکه های رایانه ای، سبب ایجاد موقعیت خاصی شده است که قدرت و سطح رقابت پذیری اقتصادی و تولیدی بسیار کم تر از گذشته. به نیروی کار انسانی و برعکس بیش از پیش به بهره مندی از رایانه ها و روبات های صنعتی بستگی پیدا کرده است. این امر باعث کاهش نسبی، اما بی وقفه سطح زندگی بخش قابل توجهی از نیروی کار انسانی، به ویژه در کشورهای در حال توسعه و حتی کشورهای بزرگ صنعتی شده

است. افزایش نرخ بیکاری، به سبب تحولات مربوط به روند جدید ایجاد ارزش افزوده اقتصادی و تجاری، از طریق به کارگیری رایانه ها و روبات ها، مشکلات فراوان اقتصادی، سیاسی و اجتماعی به دنبال داشته است. بحران کنونی مهاجرت در سطح جهانی، تا حدی از همین مشکل مایه می گیرد. فشار اوضاع نامطلوب اقتصادی در کشورهای در حال توسعه، ده ها میلیون نفر را به امید به دست آوردن کار، به کشورهای ثروتمند می کشاند. آن هم درست زمانی که کشورهای صنعتی، دیگر نیازی به کارگران فاقد تخصص ندارند.

۲- وخیم تر شدن وضعیت محیط زیست: واقعیت این است که بحران زیست محیطی در زمان کنونی، ابعاد فاجعه آمیزی به خود گرفته است، برای مثال در حال حاضر کمتر از ۱٪ از ۶۰ میلیون متر مکعب «الوار» مناطق استوایی، براساس مناسبات زیست محیطی بهره برداری می گردد. در افریقا در مقابل ۲۹ درخت قطع شده، تنها یک درخت کاشته می شود. از سال ۱۹۵۰ به بعد، جهان یک پنجم خاک زراعی، یک پنجم جنگل های استوایی و ده ها هزار نوع گیاهان و جانوران خود را از دست داده است.

عرضه ارزان مواد اولیه از سوی کشورهای جنوب، با الگوی برداشت نامناسب، در نهایت به ویرانی محیط زیست در سراسر جهان می انجامد. کشورهای مرفه، تنها به فکر سود تجارت خود هستند. با این که سهم اصلی در آلوده کردن و نابود ساختن محیط زیست، از آن کشورهای ثروتمند است، آنان از تقبل هزینه های زیست محیطی سرباز می زنند. طبق الگوی تقسیم کار بین المللی که یکی از توجیحات جهانی شدن اقتصاد است، وظیفه

جهان سوم صادرات مواد خام و محصولات کشاورزی است. با وجو اقتصاد وابسته و سراسر مقروض این کشورها، به سبب آن که بازار بزرگ مواد اولیه و سیستم قیمت گذاری، عملاً تحت کنترل کشورهای مرفه است، سهم ناچیزی از قیمت نهایی نصیب صادر کنندگان می شود که حتی کفاف مخارج زندگی آنها را نمی دهد، چه رسد به پرداخت وام ها. از این رو کشورهای فقیر چاره ای جز فشار بیش تر بر محیط زیست و حراج ثروت های طبیعی خود ندارند. این روند غم انگیز، به یقین فاجعه بزرگی را برای محیط زیست در پی خواهد داشت تردیدی نیست که به علت تفکیک ناپذیری وجوه داخلی و خارجی مسائل زیست محیطی با توجه به این واقعیت که اجزای محیط زیست، مانند اقیانوس ها و جو، حد و مرز فیزیکی نمی شناسد، آثار تخریب، همچون آلودگی هوا و ضایعات سمی به سرعت در همه نقاط جهان ظاهر می گردد و اگر کشورهای صنعتی مروج تجارت بین المللی که مسببان اصلی تخریب محیط زیست هستند و توانایی مالی کافی دارند، در این زمینه همکاری نکنند، کشورهای جنوب قدرت حل این مشکل را نخواهند داشت، اما متأسفانه آنان که بر ماشین پر سروصدای جهانی سازی سوارند، ناله های پاهای برهنگاه در راه مانده را نمی شنوند.

۳- جنگ فقر و غنا: تشدید نبرد بین تهیدستان و قویدستان مهم ترین و تلخ ترین اثری است که جهانی شدن از خود به جا می گذارد. این مبارزه نا برابر دیری است که آغاز شده است، لیکن جهانی شدن آن را شدت می بخشد و از همه مهم تر محدوده جنگ را از بین کشورهای غنی و فقیر، تا داخل مرزها و میان هموطنان وسعت می دهد و

مرزهای جدیدی بین دارا و ندار به وجود می آورد. تنازع بر سر این مرزهای نو، همچون مرزهای قدیمی خون ریزی ها و خسارت ها در پی خواهد داشت. زمینۀ بحران در نیمۀ دوم قرن بیستم، فراهم شده است. اختلاف در آمد ۲۰٪ غنی ترین و ۲۰٪ فقیرترین جمعیت جهان، در سه دهۀ اخیر، دو برابر شده و اکنون نسبت در آمد دو گروه به یکدیگر ۱۵۰ به یک است. حدود ۸۵٪ تولید جهانی را ۲۰٪ از ثروتمندترین مردم جهان در اختیار دارند، در حالی که ۲۰٪ فقیرترین مردم، تنها ۱/۴٪ از این حجم را تولید می کنند. دو سوم کل مواد اولیه تولید شده در جهان، به کشورهای توسعه یافته صادر می شود. مواد اولیه فراوری نشده مهم ترین منبع درآمد بسیاری از کشورهای در حال توسعه است. قیمت واقعی مواد اولیه صادراتی در مقایسۀ سال های ۸۱-۱۹۷۹ و ۹۰-۱۹۸۸ به طور متوسط ۵۰٪ کاهش یافته است. به سبب نیاز شدید این کشورها به ارز برای پرداخت بدهی های خود، عرضه مواد اولیه، بیش از تقاضای بازار، مزید بر علت شده است. در سال های ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۲، کشورهای جنوب حدود ۲۸۰ میلیارد دلار، بیش از آنچه در قالب وام های مخصوص جدید و کمک های دولتی دریافت کردند، بابت اصل و فرع بدهی های خود به بستانکاران شمالی پرداخته اند. به سبب بینوایی، کشورهای فقیر دست به هرکاری می زنند. وزیر تجارت گینه بیسائو اعتراف کرد که این کشور با دریافت ۶۰۰ میلیون دلار، اجازه داده است، ۱۵ میلیون تن مواد زاید خطرناک به این کشور انتقال پیدا کند. وی گفت: « ما محتاج پول هستیم!»

ضعف های اقتصاد ایران

مشکل ما نه در اصل پیوستن به جهانی سازی اقتصاد، بلکه در چگونگی پیوستن است، زیرا تجارت بسیاری از کالاهای ساده سرمایه ای، تحت کنترل خریداران عمده خارجی و شرکت های چند ملیتی است و آنان در تجارت کالاهایی، نظیر پوشاک، منسوجات، الکترونیک و غیر آن نقش اصلی را بر عهده دارند. آنان در بازار رقابت ناقصی که چند فروشنده و خریدار عمده نبض بازار را به دست دارند، به فعالیت پر سود خود مشغولند و اجازه سر برآوردن به رقبای جدید نمی دهند و انتظار دارند کشور طرف معامله با آنها، هیچ گونه ممانعت و مزاحمتی در تملک صنایع داخلی برای خارجیان ایجاد نکند. اکنون شرکت های چند ملیتی در بسیاری صنایع کشورهای تازه صنعتی شده، مثل الکترونیک، ماشین آلات، تجهیزات حمل و نقل و مصنوعات فلزی، نقش محوری دارند و مالکیتی آنها بر بسیاری از کارخانه ها امری رایج است. در چنین فضایی، این فکر که ما هر چه را که بخواهیم تولید و به هر کجا که بخواهیم صادر می کنیم، نشانه خام اندیشی است، زیرا به سادگی می توان دریافت که شرکت های چند ملیتی، به راحتی مزایای تجارت آزاد را با دوستان جدید خود قسمت نمی کنند و بسیار بیش تر از آن چه ببخشند، از ما خواهند ستاند.

نکته دیگر این که به سبب فروپاشی اردوگاه شوروی و پیوستن کشورهای بلوک شرق به سیستم تجارت آزاد، ملت هایی که مقدم شرکت های چند ملیتی را گرامی می دارند، امروزه بسیارند. این است که آنها شرایط خود را بسیار ظالمانه بر ملت ها تحمیل می

کنند. بنابراین، سیاست توسعه صادرات که توسط کشورهای تازه صنعتی شده آسیا تجربه شده است، به سادگی نمی تواند در آینده توسط دیگر کشورهای در حال توسعه تکرار شود. به ویژه در کشور ما به دلیل وضعیت خاص فرهنگی و اجتماعی، فعال شدن شرکت های فراملی با استقبال افکار عمومی مواجه نخواهد شد و در پی برانگیخته شدن حساسیت ها، مدیران این شرکت ها، فضای جامعه ما را برای فعالیت های خود، امن و آرام تشخیص نخواهند داد.

از این گذشته، اقتصاد ایران، دارای نقطه ضعف هایی است که باید برای آنها چاره ای اندیشید. پیوستن به جهانی سازی اقتصاد، این ضعف ها را برطرف نمی سازد و با وجود آن، نمی توان از مزایای رقابت بین المللی بهره برد. تاکنون در عرصه جهان، از بین کشورهای در حال توسعه، تنها تعدادی اندک توفیق یافته اند که از وضعیت جدید اقتصاد جهانی، بهره برداری کنند و جوامع صنعتی نوی را پدید آورند، اما اکثر کشورهای در حال توسعه که چه بسا نقطه ضعف های برخی از آنها کمتر از کشور ماست، هنوز نتوانسته اند خود را به تکنولوژی لازم مسلح کنند و در بازار جهانی جایگاه در خوری بیابند که وضع زندگی ملت خود را بهبود بخشند. بنابراین، تجارت آزاد فرشته رحمتی نیست که در همه جا و با هر وضعیتی، ملت ها را خوشبخت کند. پس باید هوشیار بود و با شتاب گام در این تاریکی نهاد که تاکنون ملت های زیادی را به کام خود کشیده و استقلال آنان را بر باد داده است. همان ها که اینک جزو مقروض ترین کشورهای جهان

هستند. ضعف های اقتصاد ایران ممکن است، بسیار باشد، ولی ما تنها برخی از آنها را که اهمیت زیادتری دارد، بیان می کنیم:

۱- دانش اقتصاد در ایران ریشه ملی ندارد و یک علم کاملاً وارداتی است و هیچ گاه حالت بومی به خود نگرفته است و ما از این نظر، مصرف کننده صرف هستیم. با این که متخصصان علوم انسانی در سایر رشته ها، نظیر حقوق و روانشناسی می کوشند به نوعی یافته های خویش را با ارزش های جامعه ایرانی تطبیق دهند و جای پایی برای خود در سنت ها پیدا کنند، ولی علم اقتصاد در ایران، همچنان حالت ترجمه ای خود را حفظ کرده است. آن چه در دانشکده های اقتصاد ما تدریس می شود، اقتصاد سرمایه داری است که در بسیاری موارد، حتی مثال های بیان شده در درسها، از جمله وقایعی است که در غرب اتفاق افتاده است. در حالی که مسائل اقتصادی هر جامعه ناشی از وضع خاص آن جامعه است. بنابراین، جمود بر تئوری هایی که برای تحلیل اوضاع اقتصادی جامعه ای دیگر، کارآیی دارند، صحیح نیست. برای مثال، اکنون دانش آموختگان اقتصاد در ایران، علت ها و پی آمد های بحران های اقتصادی غرب، مانند بحران ۱۹۲۹ و رکود اخذ ۱۹۷۴ را به خوبی می شناسند و راه های مقابله با آن را می دانند، اما از تحلیل دقیق اقتصاد ایران و دادن راه حل های مناسب، ناتوانند و این نقیصه ای است که تا برطرف نگردد، امید چندانی به بهبود اوضاع اقتصاد داخلی نمی رود.

۲- مشکل دیگری که مطرح است، ضعف برنامه ریزی و مدیریت اقتصادی است. این مشکل تا حدی ناشی از سیاست زدگی اقتصاددانان و نادیده گرفتن مصالح و اولویت

های اقتصادی، به انگیزه های جناحی است. بخشی دیگر، به سبب سهل گیری و ساده دیدن بیش از حد قضایا و انتخاب آسان ترین راه حل است که معمولاً نارساترین و پرهزینه ترین از آب در می آید. مثلاً برای جلوگیری از اسراف نان و اتلاف انرژی، چاره کار افزودن قیمت آنها دانسته می شود، اما پس از چندین سال اثر مثبتی پدیدار نمی گردد. در حقیقت نظام برنامه ریزی، اقتصادی ایران با سابقه نسبتاً طولانی در تدوین برنامه های میان مدت و دراز مدت توسعه، دچار ضعف تئوریک است. برای هر برنامه اهدافی بر روی کاغذ در نظر گرفته می شود که دسترسی به آنها از طریق سیاست گذاری های اشتباه، جامعه را با بحران مواجه می سازد. ارزیابی صرفاً اجرایی برنامه های اقتصادی باعث نگرش غیر سازمان یافته و عدم تشخیص علل واقعی بحران ها می شود و دوباره دارویی تجویز می گردد که دردها را می افزاید. در چنین وضعیتی آیا پیوستن به جهان گرایی اقتصادی و در آویختن با حریفان قدر، ضعف های ما را درمان خواهد کرد؟

۳- متاسفانه، در بین اقتصاد دانان ایرانی، وحدت نظر وجود ندارد و اختلافات آنها، تنها به گرایش به مکاتب و نظریه های اقتصادی محدود نمی گردد. عدم کامیابی اقتصادی ایران در دهه های اخیر، آنان را به مجادله های بی حاصل کشانده است. آنها هیچ گونه مجمع و یا تشکیلات موثری ندارند که بتواند در میانشان، اجماع نظری به وجود آورد که سیاستمداران را تحت تاثیر قرار دهد. در وضعیت کنونی، آنها به تناوب ناگزیرند توجیه اقدامات چهره های پرنفوذ سیاسی باشند. حتی گاه دیده شده است که یک فرد خاص، برای باقی ماندن در پست های کلیدی اقتصاد کشور، در یک دوره کوتاه، از دو سیاست

گذاری متضاد اقتصادی جانبداری نموده است. این زیر پا نهادن وجودان و خیانت به لعم است اقتصاددانان این گناه را به گردن سیاستمداران اندازند، ولی مگر نه این است که دولتمردان پر نفوذ، با توجیحات آنها مردم را رام و آرام نگه می دارند!

۴- از دیدگاه کارشناسان اقتصادی، بیش تر کشورهای صادر کننده نفت دارای « دولت رانتیر» هستند. اگر به طور کلی «رانت» را درآمدی بدانیم که از مواهب طبیعی عاید گردد و از خارج کشور تامین شود و هیچ گونه ارتباطی با فرایندهای تولیدی داخلی نداشته باشد و این معیار را نیز بپذیریم که هر دولتی که ۴۲٪ یا بیش تر از کل درآمدش از رانت خارجی باشد. دولت رانتیر قلمداد می شود. باید متوجه تبعات منفی آن بر دولت و اقتصاد خودمان که در این تعریف می گنجد، باشیم.

تأثیرات منفی رانت بر دولت ها این ها است:

اول، رانت موجب استقلال دولت از جامعه می شود و ممکن است در اتخاذ و برای سیاست های خود، منافع جامعه را در نظر نگیرد و تنها به حفظ موقعیت خود بیاندیشد.

دوم، دولت رانتیر، انگیزه و نیازی به اخذ مالیات ندارد.

سوم، در توزیع رانت، احتمال می رود که رفاه عمومی در نظر گرفته نشود و ارتباطات خانوادگی و گروهی اساس کار قرار گیرد.

چهارم: مقادیر هنگفت رانت که به دست دولت رانتیر می رسد، وجود دیوانسالاری گسترده را ضروری می سازد تا دولت از طریق آن، سیاست های خود را به بهترین شکل اجرا نماید و در توزیع رانت میان جامعه موفق تر باشد.

پنجم، رانت باعث حاکم شدن نوعی « روحیه رانتي » در کشور می گردد. در نتیجه، مردم کار و کوشش را عامل ثروتمند شدن نمی دانند، بلکه به نظر آنها، این شانس و تصادف است که ثروت می آفریند. دست یابی به رانت خیلی مهم تر از دست یابی به کارآیی تولیدی می شود. رفتار اقتصادی افراد و شرکت ها، در جهت رقابت برای کسب هر چه بیش تر رانت در حال چرخش در جامعه، شکل می گیرد و فعالیت های تولیدی از کارآیی لازم برخوردار نیست.

ششم، دولت رانتیر برای پاسخ به تقاضاهای جامعه نوکیسه، اقدام به واردات فزاینده کالاهای لوکس و مواد غذایی می کند و دسترسی هب کالاهای خارجی ارزان و مرغوب، ضربه مهلکی به فعالیت های تولیدی داخلی وارد می سازد و واردات غذایی آسان تر و کم هزینه تر، بخش کشاورزی را نابود می کند و روستاییان را به شهرها گسیل می دارد. با دقت در اقتصاد ایران، در می یابیم که بسیاری از این تبعات منفی، دامن دولت و اقتصاد ما را نیز گرفته است که باید برای خلاصی از آنها تدبیری به کار رود.

۵- پس از گذشت بیش از نیم قرن از آغاز نخستین برنامه های توسعه در ایران و انجام پنج برنامه عمرانی از سال ۱۳۲۸ تا ۱۳۵۶ در قبل از انقلاب اسلامی و دو برنامه توسعه، طی سالهای ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۷، گذشته از آن که استراتژی توسعه در ایران، هنوز دقیقاً مشخص نشده است، از جهت اجرای هم مانع همیشگی برنامه ها، یعنی دیوانسالاری و فساد اداری که در دهه آغاز انقلاب اسلامی، به سبب فضای اخلاقی حاکم و ایشارگری های نسل انقلاب و پاکدامنی و چابکی انقلابیون، تا حدی تضعیف شده بود می رفت که

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoo.cn.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

برای آن چاره ای اندیشیده شود. دوباره در دوران سازندگی پس از جنگ، در قالبی
جدید پدیدار گشته است. کاغذ بازی و رشوه خواری و اهمیت دادن هب روابط جناحی
و صنفی، بزرگ ترین دشمن توسعه است. مردمی که هر روز شاهد فسادهای مالی و
کلان و رشوه خواری های بزرگ هستند، نه برنامه های اقتصادی دولت را جدی می
گیرند و نه با آن همکاری خواهند کرد.

آسیب های پیوستن به جهانی سازی اقتصادی

۱- ما را در دام رقابتی می اندازد که برای آن آماده نشده ایم و کشور ما از این جهت کاملاً آسیب پذیر است. اقتصاد ایران از نظر سرمایه گذاری، بهره وری، تخصص و تجربه نیروی کار، در حد پایینی است و محصولات تولیدی داخلی گران و دارای کیفیت پایین است. حتی در این زمان که دولت قادر مطلق است، سیاست گذاری ها شفاف و به جا نیست و تخصیص بودجه ها در تاریکی صورت می گیرد و ناشیانه اجرا می شود، چه رسد به حالتی که به طور جدی، خصوصی سازی و آزاد سازی اقتصادی در دستور کار قرار گیرد. در چنان وضعیتی، سر رشته کارها به کلی از کف مسوولان بیرون خواهد رفت.

۲- مساله استقلال اقتصادی، به دلیل متعدد برای کشور ما اهمیت دارد، البته، منظور درونگرایی افراطی نیست، لیکن خود کفایی نسبی در تولید کالاهای استراتژیک که امنیت و عزت ملی ما بسته به آن است، هیچ وقت نباید فراموش گردد. کالاهای استراتژیک معمولاً نیاز به حمایت دارند. پیوستن به سازمان جهانی که حذف تعرفه های حمایتی و مقررات مربوط به ورود و خروج کالا را در دستور کار خود دارد. یک باره، سیل کالاهای ارزان وارداتی را به داخل کشور سرازیر خواهد ساخت و تولیدات گران داخلی را از صحنه خارج خواهد کرد و در تقسیم کار بین المللی، پست ترین نقش را به ما خواهد سپرد: صادر کننده مواد اولیه ای مثل نفت و مس و غیره که هر روز از قیمت آن کاسته می شود. در این صورت، مقدرات کشور به دست بیگانگان خواهد افتاد.

۳- هر از چند گاه بحران های زنجیره ای، بازارهای مالی و بورس سهام را در سطح منطقه ای و یا سراسر جهان فرا می گیرد. این بحران ها که به علل گوناگون و به صورت ناگهانی روی می دهند، زیان های بسیاری را باعث می گردند. مقابله با بحران ها باری کشورهایی که اقتصاد کوچکی دارند، بسیار مشکل و در بعضی موارد غیر ممکن است. در این صورت، کشورهای ثروتمند و نهادهای مالی بین المللی کشورهای کوچک را کمک می کنند تا بحران را پشت سر بگذارند، چنان که در مورد بحران های اقتصادی مکزیک و ترکیه، شاهد این امر بوده ایم. در مورد کشور ما که دست نشانده قدرت های بزرگ نیستیم، و تا به حال، بارها ناظر کارشکنی کشورهای قدرتمند، در استفاده از حقوق خود در نهاد های مالی بین المللی بوده ایم. بحران های اقتصادی بسیار شکننده تر خواهد بود.

۴- با توجه به این که در ایران پس از جنگ، حرکت به سوی اقتصاد بازار، با انگیزه تسریع امر سازندگی و با عمل به توصیه های صندوق بین المللی پول و بانک جهانی تا حدی انجام گرفت و نتایج شهر کشور بودیم که واکنش منفی جامع در قبال این سیاست ها بود. در نتیجه، بسیاری از لوایح دولتی، مانند خصوصی سازی و حذف یارانه ها در حد حرف باقی ماند و عملاً اقتصاد هنوز دولتی است. در این حال جهان گرایی و پیوستن به سازمان تجارت جهانی و عمل بر طبق توافق نامه های آن، تنش های اجتماعی حادثتری را در پی خواهد داشت. این تنش ها، برخی به سبب بیکاری به وجود آمده در اثر جهان گرایی در بخش های کم بازده، نظیر بخش کشاورزی و بعضی دیگر، به سبب

توزیع نابرابر مزایای جهانی شدن در بین اقشار اجتماعی و افزایش فاصله های طبقاتی رخ خواهد داد.

۵- جهان گرایی اقتصادی، زمینه تحقق اهداف عدالت خواهانه قانون اساسی جمهوری اسلامی را از بین خواهد برد. در اقتصاد جهانی شده، برای پیشی گرفتن بر سایر رقیبان، حتی کشورهای پیشرفته ای که از جهت بهره وری و تخصص نیروی کار در حد بالایی هستند، ناگزیرند که از دستمزد و مزایای کارگران به ترفندهای گوناگون بکاهند تا هزینه تولید، کمتر و قیمت کالا پایین تر باشد و بتوانند سهم خود را در بازار فروش حفظ کنند. برای ما که از نظر بهره وری در حد پایینی هستیم، چاره ای جز استثمار نیروی کار باقی نمی ماند و حال آن که وعده اجرای عدالت اقتصادی در سالهای آغاز انقلاب، انتظارات نیروی کار را بسیار بالا برده است.

۶- جهانی شدن، استقلال اقتصادی را از بین می برد و با رفتن استقلال اقتصادی، بسیاری از حصارهای موجود فرهنگی در جامعه ما فرو خواهد ریخت و وضع به حالتی در خواهد آمد که دست یافتن به سود اقتصادی، ملاک درستی فعالیت ها باشد. حفظ هویت فرهنگی در فضایی که دولت و ملت، تنها به حداکثر کردن سود بیاندیشند. به سبب هزینه هایی که دارد، وظیفه ای است که همگان از زیر بار آن شانه خالی خواهند کرد.

با از دست رفتن هویت فرهنگی و سست شدن پیوندهای مذهبی و ملی، استقلال سیاسی و یکپارچگی ارضی جمهوری اسلامی که دارای قومیت های مختلف و اقلیت های مذهبی است، به خطر خواهد افتاد، به ویژه اگر افزایش تضاد طبقاتی، دل های اقشار

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

مردم را نسبت به یکدیگر بدگمان و نامهربان ساخته باشد، سربرآوردن ادعاهای قومی و جدایی طلبی ها و میل به خود مختاری در آینده بسی خطر ساز خواهد شد.

۷-جهانی شدن، پذیرش الگوی سرمایه داری است و پذیرش الگوی سرمایه داری با آرمان های انقلاب اسلامی و جهان بینی و ارزش های اخلاقی اسلام سر تضاد دارد. در صورت ادغام ایران در اقتصاد جهانی، ما هم به جرگه کشورهای پیرامونی نظام سرمایه داری خواهیم پیوست و از آن پس، سرمایه داران در داخل کشور همه کاره خواهند بود و با فروکش کردن شور انقلابی و همسو شدن دولت با سیاست های استکبار جهانی، در داخل و خارج از کشور، نظام ولایت فقیه زیر سوال خواهد رفت.

پیشنهادات

۱- یکی از راه های مقابله با روند جهانی شدن و در عین حال برخورداری از مزایای آن « منطقه گرایی » است. منطقه گرایی اقتصادی و تجاری، از یک سو در پی تامین نیازهای جدید سیستم بین المللی است. نیازهایی که انتظار می رفت، روند جهانی شدن اقتصاد جوابگوی آنها باشد. و از سوی دیگر، برخلاف روند جهانی شدن اقتصاد، منافع ملی کشورها را در داخل یک اتحادیه منطقه ای، همچنان حفظ می کند. همراه با تشدید جهان گرایی اقتصادی، منطقه گرایی نیز شتاب می گیرد. اتحادیه اروپا، منطقه آزاد امریکای شمالی و منطقه تجارت آزاد جنوب شرقی آسیا، از بلوک های تجاری موفق هستند.

اقتصاد ملی کشورهای که در سطح پایین تری از قدرت و رقابت پذیری اقتصادی هستند، ناگزیرند در قالب مناطق اقتصادی گرد هم آیند، اما برای آن که این اتحادیه های اقتصادی موفق باشند، نیازمند داشتن لاقفل یک سر گروهند که از جهت بزرگی بازار داخلی، قدرت مالی و سطح تکنولوژی، جز رده اول کشورهای پیشرفته صنعتی باشد، مانند امریکا در نفتا و ژاپن در آسه آن که نقش لکوموتیو رشد کشورهای منطقه را بر عهده دارند. حتی اگر کشورهای یک منطقه، از داشتن یک سر گروه قوی محروم باشند، نظیر آن چه در مورد « اکو » و برخی اتحادیه های کوچک دیگر، شاهد آن هستیم، باز هم اگر کشورهای عضو، تحت تاثیر قدرت های بیرون از گروه قرار نگیرند و در انجام توافق های خود، کوشا باشند، ضمن این که از منافع تجارت منطقه ای برخوردار می شوند،

قدرت چانه زنی آنان در برابر سایر اقتصادها هم افزایش می یابد. جمهوری اسلامی ایران با وجود موانع بر سر راه، باید در تشکیل و ابقای اتحادیه منطقه ای، نقش اول را داشته باشد و چنانچه در این راه بتواند موافقت کشورهای عرب و مسلمان را جلب کند، در خاورمیانه، یک منطقه آزاد تجاری با بازار چند صد میلیون نفری شکل می گیرد که گستردگی بازار مصرف آن، رقباتی خارجی را وادار خواهد ساخت که برای حضور در این بازار بزرگ، شرایط کشورهای منطقه را پذیرا گردند.

۲- سیاست های کلان اقتصادی باید شفاف و بی ابهام باشد باید روند پنج دهه آزمایش و خطا در اقتصاد ایران، متوقف گردد. سیاست گذاری های ناهمخوان، بدترین ضربه را به اقتصاد ما وارد ساخته است. ما نیازمند ثبات در سیاست های مالی و پولی دولت و تجارت خارجی هستیم. دولت هایی که یکی پس از دیگری بر سر کار می آیند، برای جلب رضایت مردم، سیاست های گذشته را یز سوال می برند و در کوتاه مدت با بلند پروازی و بالا بردن مخارج دولتی، بر انتظارات می افزایند، اما سرانجام ضرورت ها و محدودیت ها آنها را وادار می سازد، مانند دولت های گذشته عمل کنند و به دفع الوقت دچار شوند که در این حالت بزرگ ترین قانون شکنان، خود نهادهای دولتی هستند برای حل این مشکل، اضافه بر این که مسئولان اقتصادی دولت، لازم است به شدت از سیاست زدگی و وابستگی به جناح های سیاسی پرهیز کنند، باید مجمعی از اقتصاددانان لایق و متعهد و مورد اعتماد نظام، تشکیل یابد که در هر وضعیتی، حق انتقاد و تصحیح سیاست های کلان اقتصادی را داشته باشد. این مجمع با رسیدن به یک اجماع نظری با

گزینش چارچوب تئوریک منطبق با شرایط و ساختار نظام اجتماعی ایران، سیاست های کلی و راهبردی اقتصادی را تدوین کنند و به بن بست فعلی خاتمه دهند و زمینه قانونی هم آن گونه فراهم گردد که دولت ها، ملزم به رعایت نظرها و اصلاحات پیشنهادی آنان باشند.

۳- در مسأله آموزش باید هر چه سریع تر، تجدید نظر اساسی شود. سرمایه گذاری در تامین نیروی انسانی بدین شیوه اسراف گونه و نابخردانه، برای کشوری که اهم درآمدهایش از صادرات نفت خام حاصل می آید، تنها بر مشکل اشتغال خواهد افزود. مسئولان آموزش عالی مباحثات می کنند که در سال ۱۳۸۰، نزدیک به دو سوم راه یافتگان به دانشگاه، دختر هستند. این در حالی است که کمتر از ۱۰٪ نیروی کار را زنان تشکیل می دهند و در آینده با توجه به باورهای فرهنگی، وضعیت خاص جسمانی بانوان و ملاحظات خانوادگی، رشد اشتغال زنان سریع نخواهد بود و آنان در حین پرورش فرزند و خانه داری، آموخته هایی را که با دلار های نفتی حاصل آمده است، از یاد خواهند برد متأسفانه به علت جو فمینیستی غالب، این افراط کاری همچنان ادامه می یابد.

از سوی دیگر، برای کشوری که در ایجاد فرصت های شغلی توانایی اندکی دارد، بالا رفتن درصد اشتغال زنان، به معنای بیکار شدن بخشی از مردان است که در بحران سازی و بلوا به راه انداختن، نسبت به زنان، انگیزه و توانایی افزون تر دارند.

از اینها گذشته، آموخته های دانش آموزان و دانشجویان، غالباً حالت کتابی دارد و با تجربه و عمل پیوند نیافته است و بسیاری از محفوظات آنها با مشاغل آینده شان تناسبی ندارد. به سبب انبوهی حجم جویندگان دانش، بودجه های آموزشی کفاف مخارج جاری را هم نمی دهد، چه رسد به تحقیق پژوهش و توسعه تکنولوژی، دانش اقتصاد هم که باید در این هنگام به کمک مسوولان حکومتی بشتابد و یک سیستم آموزشی مناسب و کم هزینه برای گذر از مراحل توسعه پیشنهاد کند، خود به بیماری مبتلا است. به هر حال، نخستین گام باید اصلاح وضعیت آموزشی باشد. تغییر جهت برنامه های درسی، برای کاربردی کردن آموزش و متناسب ساختن آنها با سیاست گذاری های کلان اقتصادی، تجهیز آموزشگاه ها به ابزار پیشرفته و آزاد کردن وقت دانش آموزان و دانشجویان برای یادگیری تکنولوژی های برتر و فنون تولید. از امور بسیار حیاتی است.

۴-تردیدی نیست که توسعه صادرات کالا به خارج، بدون افزایش عرضه ممکن نیست و برای افزایش عرضه، نیاز به سرمایه گذاری های کلان است. به سبب کاهش قیمت نفت و افزایش جمعیت دولت دیگر قادر به سرمایه گذاری های کلان، حتی در صنعت نفت که منبع اصلی درآمد دولت است، نمی باشد. بنابراین، باید برای بالابردن سرمایه گذاری، تدبیری اندیشیده شود. با توجه به حجم عظیم سرمایه های سرگردان متعلق به ایرانیان در داخل و خارج کشور، بهترین راه، استفاده از منابع مالی خود هموطنان است. اگر در این زمینه توفیقی حاصل نشده است، به دلیل شعارهای عدالت خواهانه انقلابیون مسلمان نیست، بلکه به علت سیاست گذاری های اشتباه و رفتار متضاد مسوولان امور اقتصادی

دولت است که از یک طرف مردم را به سرمایه گذاری تشویق می کنند و از طرف دیگر در عمل به آنان میدان نمی دهند.

ترغیب بخش خصوصی به سرمایه گذاری در امر تولید، با تضمین امنیت سرمایه گذاری و برداشتن قوانین و مقررات ضد تولیدی می تواند راهگشا باشد. حفظ امنیت سرمایه گذاری، باید از اصول پذیرفته شده و راهبردی نظام باشد و با روی کار آمدن دولت های جدید، تردیدی در آن راه نیاید تا از فرار سرمایه های ایرانیان به خارج جلوگیری شود و با تخفیف های مالیاتی و اصلاح قوانین و سود آور شدن تولید، ثروت های که در قالب طلا، کالاهای بادوام، زمین و غیر آن، به طور راکد نگه داری می گردد، تبدیل به سرمایه های مولد شود و نیاز کشور از طریق سرمایه های داخلی برآورده شود و با تقویت فرهنگ پس انداز نیاز به سرمایه گذاری های خارجی کمتر باشد.

به گفته تارو، چینی ها ثابت کرده اند که جامعه ای می تواند خیلی فقیر باشد، اما به دلخواه خویش، درصد بزرگی از تولید ناخالص داخلی خود حدود ۴۰٪ را پس انداز و سرمایه گذاری کند. معنای این کار این است که سرمایه گذاری بیگانه مهم است، ولی ضروری نیست.

۵- باید سهم مالیات های مستقیم که قابل انتقال به غیر نباشد، افزایش یابد و از ابزارهای مالیاتی برای هدایت سرمایه ها به سمت تولید بهره گرفته شود. در حال حاضر، ساختار مالیاتی کشور مشوق فعالیت های واسطه گری و بورس بازی روی زمین، مسکن ارز، اتومبیل و غیره است. زیرا فرار از مالیات به سبب نارسایی قوانین و ضعف دستگاه

مالیاتی کشور، در این گونه فعالیت ها بسیار آسان است. به علت این که حجم هزینه های دولتی، نسبت به میزان سرمایه گذاری بخش خصوصی در ایران بسیار بالا است. حز از راه اصلاح ساختار بودجه دولت، انتظار تحولی مثبت برای اقتصاد ما نمی رود. تهیه کنندگان لایحه بودجه و نمایندگان مجلس، تنها نباید به فکر هزینه کردن ثروت های غیر قابل تجدید نفتی باشند. آنان در بودجه بندی به مسائلی، مانند احیای صنایع، پیشرفت فن آوری و تحقیقات، ایجاد بهره وری و قابل رقابت کردن تولیدات صنعتی، باید بهای بیش تری بدهند و فقط به فکر راه انداختن صدها طرح زیر بنایی پرطمطراق و بعضاً غیر اقتصادی نباشند که در عمل هم، معمولاً نیمه تمام می ماند.

۶- با توجه به این که کل واردات کالا به ایران در ۲۱ سال (۱۳۷۲. ۱۳۵۲) حدود ۲۸۷/۳ میلیارد دلار و کل صادرات غیر نفتی در همین دوره تنها ۲۱/۵ میلیارد دلار بوده است. همچنین بیش ترین حجم واردات مربوط به سالهای ۱۳۷۰ و ۱۳۷۱ و به ترتیب ۲۹/۷ و ۲۹/۹ میلیارد دلار، کالاهای وارداتی گمرکی ایران بوده است. به راحتی می توان دریافت که الگوی مصرف برونزایی بر جامعه ما حاکم است که ارتباط اندکی با تولید داخلی دارد. این الگوی مصرف، گذشته از این که باعث از خود بیگانگی و غلبه فرهنگ غربی است، از جهت اقتصادی هم قابل تداوم نیست، زیرا درآمدهای نفتی پاسخگوی روند افزایشی تقاضا نخواهد بود. در حال حاضر، الگوی مصرف انرژی در داخل کشور اسرافکارانه و غیر اقتصادی است و افزایش تقاضا برای حامل های انرژی در داخل، به

گونه ای است که به زودی نفت تولیدی، باید در داخل کشور، مصرف شود. در این صورت، منبع درآمد ارزی ما منحصر به صدور کالاهای غیر نفتی خواهد شد. برای توفیق در تجارت خارجی، اول باید برای کنترل مصرف وابسته و بی مهار داخل کشور راه حلی یافت. در گذشته تاجران موفق در بازار داخلی، به خوبی دریافته بودند ه اگر می خواهند در امر تجارت موفق باشند، باید بسیار مقتصدانه زندگی کند. آنان با وجود داشتن سرمایه زیاد، سعی می کردند، نسبت به کوچک ترین اسراف و زیاده روی در منزل و دکان حساس باشند و حساب دخل و خرج را چنان تنظیم کنند که سرمایه آنها پیوسته رو به فزونی باشد. معلوم نیست چرا مسوولان امور اقتصادی کشور که رویای تجارت آزاد و پر منفعت با سایر کشورها را در قالب عضو شدن در سازمان تجارت جهانی می بینند، به این نکته ساده، بی توجهی نشان می دهند و با این که برای افزودن چند میلیون دلار به صادرات غیر نفتی تلاش می کنند، نسبت به واردات میلیاردها دلار کالای غیر ضروری، بی تفاوتند و یا حتی آن را به نفع اقتصاد کشور می دانند و استدلال می کنند که باعث رقابت و بالا رفتن کارایی می شود!

۷- لازم است دولت اسلامی، جهت مبارزه با فساد اداری، هر چه زودتر اقدام کند. اگر ماموران دولتی، ابزارهایی را که دولت برای اصلاح ساختار اقتصادی از آنها استفاده می کند، به نفع خود به کار گیرند، ساماندهی اقتصاد کشور، ممکن نمی شود. فساد اداری در اقتصادهایی که روند خصوصی سازی را پیش می گیرند، باعث می گردد که قدرت دولت، به جای آن که به بازار آزاد منتقل گردد، به وابستگان مقامات و بوروکرات ها

برسد. فساد، هم مالیات های وصولی را کاهش می دهد و هم در کارکرد صحیح بازار،
اخلال می کند.

مجوز های وارداتی، اعتبارات سوبسیدار و مجوز انواع فعالیت های مهم اقتصادی که
برای کمک به صنایع جدید داده می شود، با سوء استفاده مدیران دولتی، از مسیر اصلی
منحرف می گردد. همچنین در خرید قراردادهای سرمایه گذاری، پرداخت رشوه عامل
اصلی برنده شدن در رقابت است. دادن شغل های مهم به وابستگان مقامات دولتی و
استخدام و ترفیع دلخواهانه و غیر عادلانه دوستان و خویشاوندان که غالباً افراد بی
کفایتی هستند، موجب دلسردی افراد لایق و مبتکری می گردد که دستشان به جایی بند
نیست. در جامعه ما که بهترین و مطمئن ترین فرصت های شغلی، در بخش دولتی است،
چنانچه این مشاغل از روی روابط فامیلی و جناحی تقسیم شود، بدترین ضربه به روحیه
کسانی می خورد که با پشتکار، دوره های آموزش عالی را طی می کنند و وابستگی به
طبقه حاکمه ندارند.

برای اصلاح سازان اداری، باید درباره مشاغل خاصی که به سبب امکان سوء استفاده
های کلان، مورد رغبت فساد کاران هستند، مثل ممیزی مالیاتی، دقت های زیر اعمال
گردد:

اول، پذیرش افراد در این شغل ها، طبق معیارهای روشن باشد.

دوم، یک نفر، مدت زیادی در یک مسوولیت باقی نماند

سوم، این گونه کارمندان، به طور اجباری در مناطق جغرافیایی مختلف جابه جا شوند

چهارم، با روشن تر کردن قوانین و پر کردن خلأ های قانونی و افزایش مجازات ها و تقویت حسابرسی و کنترل، راه های گریز بر روی فساد کاران مسدود شود. پنجم، با افزایش حقوق این گونه کارکنان، زمینه فساد کاهش داده شود. اگر مبارزه با فساد های مالی، به طور قاطع و با همکاری قوای سه گانه اجرا نشود، هر گونه برنامه اقتصادی محکوم به شکست است و شکست اقتصادی، شکست سیاسی نظام را در پی خواهد داشت.

سه سیاست پیشنهادی برای پیوستن به جهانی شدن اقتصاد

سیاست هایی که غالباً برای پیوستن به جهانی سازی اقتصاد پیشنهاد می شود، از این قرار است:

- ۱- استقبال از سرمایه گذاری های مستقیم خارجی،
- ۲- جلوگیری از دخالت دولت و حذف مقررات دست و پاگیر
- ۳- آزاد سازی تجارت و پیوستن به سازمان تجارت جهانی

- بررسی پیشنهاد اول

سرمایه گذاری های مستقیم خارجی، هر چند موجب ورود فن آوری های جدید به داخل کشور، افزایش تولید و صادرات و بالا رفتن اشتغال عوامل تولید می شود. لیکن پیش از آن، باید یک نظام مالی قدرتمند و قانونمند، همراه یک مدیریت اجرایی پر توان علمی و تخصصی برقرار ساخت، تا موارد نیاز به سرمایه خارجی با دقت تمام و از طریق معیارهای علمی، مشخص گردد و نسبت به عدم اهداف استعماری و ضد امنیت و

استقلال ملی در شرکت های طرف قرار داد، اطمینان حاصل شود، ولی متأسفانه تاکنون چنین نظام مالی قوی و مدیریت اجرایی تخصصی در ایران پای نگرفته است. گذشته از این، در سرمایه گذاری مستقیم خارجی، عمدتاً منابع مالی و به خصوص غیر مالی، به صورت بخش کلی از مالکیت واحدها جابه جا می شود که این امر نیازمند حضور سرمایه دار در بازار داخلی و کنترل مستقیم سرمایه گذاری توسط وی است که این نوع سرمایه گذاری ها معمولاً بلند مدت است و بیش تر از طرف شرکت های چند ملیتی انجام می شود که موجب سلطه بیگانگان بر اقتصاد کشور می گردد و در این صورت به حکم شریعت و نص قانون اساسی، ممنوع خواهد بود.

حضرت امام خمینی (ره) می فرماید:

« اگر روابط تجاری و سایر روابط به گونه ای باشد که خوف سلطه بیگانگان بر قلمرو اسلام و سرزمین های مسلمانان باشد، چه سلطه سیاسی یا غیر آن که باعث استعمار مسلمانان یا استعمار کشورهای اسلامی گردد، اگر چه از جهت فرهنگی باشد، بر همه مسلمانان واجب است از چنین روابطی اجتناب کنند و این گونه روابط حرام است.»

اگر در مورد روابط تجاری دولت ها با یکدیگر یا روابط تجاری بازرگانان مسلمان با دولت های خارجی و یا بازرگانان بیگانه، این ترس وجود داشته باشد که بیگانگان بر بازار مسلمانان و زندگی اقتصادی آنان تسلط یابند، چنین روابط بازرگانی واجب است ترک شود و این تجارت حرام است و بر رئیسان مذهب واجب است که کالاهای آنان و تجارت با آنان را طبق مقتضیات زمان تحریم کنند و بر امت اسلامی پیروی از رئیسان

مذهب واجب است همانگونه که بر همه آنها واجب است در قطع چنین روابطی
بکوشند.

اگر بر قلمرو اسلامی از استیلای سیاسی و اقتصادی بیگانگان که به اسارت سیاسی و
اقتصادی مسلمانان و وهن اسلام و مسلمین و تضعیف آنها می انجامد، ترس باشد، دفاع
با ابزارهای مشابه و مقاومت منفی واجب است، مانند نخریدن کالاهای آنان و ترک
مصرف آنها و ترک رابطه و معامله با آنان به طور مطلق.

در قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز ضمن ضوابطی که اقتصاد جمهوری اسلامی ایران
بر آن استوار می شود، آمده است:

جلوگیری از سلطه اقتصادی بیگانه بر کشور
همچنین تصریح شده است:

دادن امتیاز تشکیل شرکت ها و موسسات در امور تجاری و صنعتی و کشاورزی و معادن
و خدمات به خارجیان مطلقاً ممنوع است.

در مورد سرمایه گذاری های غیر مستقیم خارجی نیز که عمدتاً جابه جایی منابع مالی، به
صورت خرید و فروش اوراق بهادار و یا بخشی از مالکیت واحدهای اقتصادی صورت
می گیرد، درست است که خطرها و ضرری های سرمایه گذاری مستقیم خارجی را
ندارد، اما معمولاً این نوع سرمایه گذاری ها کوتاه مدت است و حالت سوداگرانه دارد و
انتقال تکنولوژی هم با آن صورت نمی گیرد.

اگر به هر دلیل، سرمایه گذاری انجام شد، هر سرمایه گذاری باید آن قدر سود آور باشد که باز پرداخت اصل و فرع، در مدت زمان در نظر گرفته شده، به طور کامل انجام گیرد. همچنین دقیقاً نظارت شود که سرمایه خارجی در امور غیر تولیدی مصرف نشود. به سبب تنگناها، بسیاری اوقات وام های دولتی گرفته شده از خارج، برای واردات کالاهای مصرفی هزینه می شود که در نهایت دولت اسلامی مقروض می گردد و باید ربا به خارجیان پرداخت کند که مسلماً حرام است.

باید توجه داشت که استفاده از سرمایه گذاری های خارجی که توام با چشم داشت های سیاسی است و معمولاً نرخ بازگشت سودهای حاصل از این سرمایه گذاری ها به کشور وام دهنده، بیش از اصل سرمایه های وارد شده به کشور وام گیرنده است، چندان به صلاح ملت ما نیست و شگفت آور است که دولتمردان ایرانی هر سال با گشاده دستی و اسرافکاری میلیاردها دلار از درآمدهای نفت را هزینه می کنند، آنگاه برای سرمایه های خارجی، در حد یک دهم این مبالغ، حاضرند زیر بار شرایط سنگین شرکت های چند ملیتی بروند!

- بررسی پیشنهاد دوم

در آغاز باید این نکته یاد آوری شود که این پیشنهاد لزوماً بدین معنا نیست که دولت حق ندارد خود مستقیماً بخشی از تولید و تجارت را بر عهده داشته باشد، بلکه مقصود این است که دولت باید گلوگاه های اقتصادی را باز بگذارد و زمینه را به صورتی در آورد که هیچ مزیتی برای شرکت های تحت پوشش دولت وجود نداشته باشد، زیرا ارائه

دهندگان این پیشنهاد اطمینان دارند که با پیش گرفتن این سیاست و حذف مقرراتی که غالباً به طور یک جانبه و به نفع سازمان های تابع دولت وضع شده است، نخستین نهادهایی که از صحنه حذف خواهند شد، شرکت های دولتی هستند که به علت ناکارآمدی، قدرت تطبیق با وضعیت جدید را نخواهند داشت.

اگر چه به سبب ملاحظات فرهنگی و سیاسی، سخن پیشنهاد دهندگان به اندازه کافی شفاف و بی ابهام بیان نمی شود، ولی مجموع آنچه در این باره گفته می شود را می توان در چند اصل صریح خلاصه کرد:

۱- دولت باید بازارهای مالی را کاملاً به حال خود بگذارد و از گرفت هرگونه مالیات یا حق کمیسیون ثابت بر نقل و انتقالات اوراق بهادار، یا تعیین سقف بهره پرهیز کند و فعالیت های نهادهای مالی داخلی و خارجی را آزاد سازد، به طوری که خروج سرمایه از داخل به هر کشور دیگر و ورود سرمایه خصوصی از سراسر جهان به داخل، به آسانی صورت گیرد.

۲- دولت نباید حساسیتی، نسبت به انتقال مالکیت واحدهای صنعتی و کشاورزی، زمین ها، ساختمان ها و ابزار تولید، به خارجیان و خرید سهام شرکت های تولیدی و خدماتی به هر میزان از سوی آنان، داشته باشد. شرکت های چند ملیتی باید به راحتی بتوانند در داخل کشور، دست به فعالیت های بزرگ اقتصادی بزنند.

۳- باید نظام سرمایه سالار حاکم شود. دولت حق ندارد با تکیه بر آموزه های ایدئولوژیک در روند بازار بورس، نقل و انتقال های مربوط به وام های ربوی بین المللی

و فعالیت های اقتصادی بخش خصوصی، اخلاص کند و به بهانه مبارزه با فساد در کارکرد بازار دخالت و مقررات دست و پاگیر وضع کند، یا درباره مشروعیت سرمایه افراد، کنجکاوی بیش از حد به خرج دهد و به مصادره سرمایه افراد حقیقی و حقوقی دست یازد. این اندیشه ناروایی است که ثروت بخش خصوصی باید حد مشخصی داشته باشد.

۴- لازم است «رقابت» به عنوان اصل اساسی پذیرفته گردد و دولت خود نیز لیاقت و کارآمدی سازمان های وابسته اش را با همین معیار بسنجد نباید همچون گذشته در استفاده از ابزارهای سنتی، مثال مالیات و یارانه، آزادانه و بدون در نظر گرفتن مصالح صاحبان سرمایه و منافع شرکت های خصوصی رفتار نماید.

۵- آرمان های عدالت جویانه، مبهم و گمراه کننده اند. اجرای عدالت اقتصادی و کوشش در برقراری یک نظام توزیع درآمد انتزاعی و از پیش طراحی شده، وظیفه ای نامبارک است که دولت ها به غلط زیر بار آن می روند و به بهانه تامین رفاه ملی، شرایطی را بر بخش خصوصی و صاحبان سرمایه، تحمیل می کنند که مانع بزرگی بر سر راه رونق اقتصادی است. آری، دولت ها باید فقط آن مقدار به مساله عدالت و توزیع درآمدها، اهمیت بدهند که فاصله های طبقاتی، گروه های آسیب دیده را به عصیانگری وادار نسازد که ثروت ها و منافع اشخاص، مورد تهدید واقع شود.

۶- دولت و همه سازمان های تحت امرش، باید دوباره خود را تعریف کنند و با توجه به قوانین و مقررات بین المللی که از سوی سازمان های مالی و جهانی وضع می گردد، در اهداف، وظایف، قوانین و مقررات ملی و روش های گذشته، تجدید نظر کنند. باید واژه

هایی مانند استقلال، آزادی و امنیت بار معنایی تازه ای به خود گیرند. «استقلال» اکنون به معنای ادارهٔ یک واحد سیاسی، به گونه ای است که بیش ترین سود اقتصادی را در حوزهٔ خود گرد آورد. «آزادی» یعنی ساماندهی فعالیت های اقتصادی و هدایت افکار عمومی به سویی که روند سرمایه گذاری، تولید و مصرف طبق سازوکار بازار آزاد تعیین گردد و «امنیت» یعنی پاسداری از جان و مال صاحبان سرمایه داری که با ثروت، جرأت و نبوغشان، هر لحظه سود اقتصادی خود را حداکثر می سازند

۷- دولت باید تا سر حد امکان کوچک شود. دخالت بی جای دولت در امور اقتصادی، بر خیل حقوق بگیران دولتی و تعهدات مالی آن می افزاید و حفره های بی انتهایی سر می گشاید که بودجه های عمومی را می بلعد. لازم است بدون هیچ تعصب و حساسیتی اقتصاد را تا حد ممکن به خال خود رها کرد و جز به ضرورت در آن دخالت نکرد.

استقلال اقتصادی

اصل دوم : در بند ششم این اصل، بر استقلال سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تاکید شده است.

اصل سوم: در بند پنجم آن « طرد کامل اسعمار و جلوگیری از نفوذ اجانب» و در بند سیزدهم « تامین خود کفایی در صنعت و کشاورزی» از وظایف دولت شمرده شده است. اصل چهارم و سوم: در بند هشتم، « جلوگیری از سلطهٔ اقتصادی بیگانه بر کشور» و در بند نهم، « تاکید بر افزایش تولیدات کشاورزی، دامی و صنعتی که نیازهای عمومی را

تامین کند و کشور را به مرحله خود کفایی برساند و از وابستگی برهاند» جزو ضوابطی دانسته شده است که اقتصاد جمهوری اسلامی براساس آن استوار می شود.

اصل هشتاد و یکم: دادن امتیاز تشکیل شرکت ها و مؤسسات در امور تجاری و صنعتی و کشاورزی و معادن و خدمات به خارجیان مطلقاً ممنوع است.

نهی از منکر در حوزه اقتصاد: اصل چهل سوم در بند پنجم، «منع اضرار به غیر و انحصار و احتکار و ربا و دیگر معاملات باطل و حرام» و در بند ششم، منع اسراف و تبذیر در همه شئون مربوط به اقتصاد، اعم از مصرف، سرمایه گذاری، تولید، توزیع و خدمات» از ضوابط اقتصاد جمهوری اسلامی ایران شمرده شده است.

اجرای عدالت اقتصادی: مقدمه قانون اساسی، تحت عنوان «اقتصاد وسیله است نه هدف»، آمده است: برنامه اقتصاد اسلامی، فراهم کردن زمینه مناسب برای بروز خلاقیت های متفاوت انسانی است و بدین جهت تامین امکانات مساوی متناسب و ایجاد کار برای همه افراد و رفع نیازهای ضروری جهت استمرار حرکت تکاملی او بر عهده حکومت اسلامی است.

اصل دوم: در بند ششم بر «نفی هر گونه ستمگری و ستمکشی و سلطه گری و سلطه پذیری و قسط و عدل» تاکید شده است.

اصل سوم: در این اصل، ضمن بیان وظایف دولت جمهوری اسلامی ایران از امور زیر نام برده شده است:

بند سوم : آموزش و پرورش و تربیت بدنی رایگان برای همه، در تمام سطوح و تسهیل و تعمیم آموزش عالی.

بند نهم : رفع تبعیضات ناروا و ایجاد امکانات عادلانه برای همه، در تمام زمینه های مادی و معنوی

بند دوازدهم : پی ریزی اقتصاد صحیح و عادلانه بر طبق ضوابط اسلامی جهت ایجاد رفاه و رفع فقر و برطرف ساختن هر نوع محرومیت در زمینه های تغذیه و مسکن و کار و بهداشت و تعمیم بیمه.

اصل بیست و هشتم : دولت موظف است با رعایت نیاز جامعه به مشاغل گوناگون، برای همه افراد امکان اشتغال به کار و شرایط مساوی را برای احراز مشاغل ایجاد نماید.

اصل سی ام : دولت موظف است وسایل آموزشی و پرورشی رایگان را برای همه ملت تا پایان دوره متوسطه فراهم سازد و وسایل تحصیلات عالی را تا سر حد خودکفایی کشور به طور رایگان گسترش دهد.

اصل چهل و سوم : در این امور زیر جزو ضوابط اقتصاد جمهوری اسلامی ایران شمرده شده است:

بند یکم : تامین نیازهای اساسی: مسکن، خوراک، پوشاک، بهداشت، درمان، آموزش و پرورش و امکانات لازم برای تشکیل خانواده برای همه

بند دوم: تامین شرایط و امکانات کار برای همه به منظور رسیدن به اشتغال کامل و قرار دادن وسایل کار در اختیار همه کسانی که قادر به کارند، ولی وسایل کار ندارند، در شکل تعاونی، از راه وام بدون بهره یا هر راه مشروع دیگر...

بند سوم: تنظیم برنامه اقتصادی کشور به صورتی که شکل و محتوا و ساعات کار چنان باشد که هر فرد علاوه بر تلاش شغلی، فرصت و توان کافی برای خودسازی معنوی، سیاسی و اجتماعی و شرکت فعال در رهبری کشور و افزایش مهارت و ابتکار داشته باشد.

اندازه دولت و میزان دخالت آن در اقتصاد: این امر اضافه بر این که از اصول مربوط به اجرای عدالت اقتصادی فهمیده می شود، در اصل چهل و چهارم نیز آمده است:
بخش دولتی شامل کلیه صنایع بزرگ، صنایع مادر، بازرگانی خارجی، معادن بزرگ، بانکداری، بیمه، تامین نیر، سدها و شبکه های بزرگ آبرسانی، رادیو و تلویزیون، پست و تلگراف و تلفن، هواپیمایی، کشتیرانی، و راه آهن و مانند اینها است که به صورت مالکیت عمومی و در اختیار دولت است.

اینک این سوال مطرح است:

چگونه با وجود این نگرش خاص به دولت در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، می توان طرفدار این دیدگاه افراطی بود که دولت باید تا سر حد امکان کوچک و همه چیز به بخش خصوصی واگذار و مقررات دست و پاگیر به کلی حذف شود؟

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoo.cn.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۵۱۱ تماس حاصل نمایید

- بررسی پیشنهاد سوم

آزاد سازی تجارت و پیوستن به سازمان تجارت جهانی، مهم ترین پیشنهادات و مدافعان
فراوان در داخل و خارج از کشور دارد و کلید ادغام اقتصادی دولت ها به شمار می رود.
لذا باید جهت تبیین و نقد آن ابتدا به مقدماتی پرداخت:

تجارت آزاد

در مورد آزادی تجارت بین المللی، دو گرایش عمده بین اقتصاددانان، به چشم می خورد:

گرایش اول: کلاسیک ها طرفدار تجارت آزاد هستند و مشخصه دیدگاه اقتصادی آنها، حداقل مداخله دولت و نیل به تعادل عمومی بر اساس انگیزه های فردی عوامل اقتصادی است. آدام اسمیت معتقد است که تنها آن دسته از ملل که شرایط تجارت آزاد را بپذیرند، به رشد اقتصادی دست می یابند. هر دو طرف مبادله از تجارت منتفع می شوند و جست و جوی نفع شخصی، سریع ترین راه رسیدن به رشد و ترقی اقتصادی است و تجارت آزاد با مناطق پیشرفته توصیه می شود، چون تجارت آزاد می تواند به عنوان موتور رشد اقتصادی، عمل کند.

از نظر اسمیت این که کشوری با مخارج سنگین، در داخل چیزهایی را بسازد که می تواند آنها را با بهایی نازل، از خارج خریداری کند، کاری نابخردانه است. بین کشورهای مختلف، توزیعی طبیعی از لحاظ تولید ثروت وجود دارد که منطبق بر مزایای طبیعی آنان است، مزایای که سیاست حمایت اقتصادی، مانع بهره مندی از آن می شود، به دیگر سخن، تجارت آزاد بین کشورها، مظهري از اصل تقسیم کار در جامعه بین المللی است. این بهترین دلیل برای آزادی تجارت بین المللی است.

کلاسیک ها و نئو کلاسیک ها با پیروی از اسمیت از تجارت آزاد دفاع می کنند.

گرایش دوم : موضع اقتصاددانان مخالف و منتقد نظام تجارت آزاد است که می توان آنها را به دو دسته تقسیم کرد:

۱- فردریک لیست، پایه گذار مکتب تاریخی آلمان و پیروانش که نظام تجارت آزاد را به کل نفی نمی کنند، بلکه اتخاذ آن را در شرایط خاص و یکسان بودن قدرت اقتصادی و صنعتی کشورهای درگیر، مناسب می دانند، ولی در غیر اینصورت به نظر آنها تجارت سبب نابودی صنایع داخلی می شود.

۲- اقتصاد دانان طرح کننده نظام مرکز پیرامون (مانند رائول پریشی و هانس سینگر، اساساً تجارت آزاد را به ضرر کشورهای در حال توسعه می دانند و در مجموع توصیه می کنند که کشورهای در حال توسعه، لازم است دوره ای را به اجرای راهبرد تجاری جایگزینی واردات اختصاص دهند، تا آثار منفی تجارت بر توسعه آنها به حداقل برسد
مایکل تودارو، اقتصاددانان ارشد مرکز بررسی سیاست ها، در شوای جمعیت سازمان ملل و استاد اقتصاد دانشگاه نیویورک، تحلیل و ارزیابی جالبی در این زمینه دارد. وی پنج سوال اساسی در زمینه رابطه تجارت و توسعه اقتصادی مطرح می کند و براساس نظر کلاسیک ها به آن پاسخ می دهد، سپس پاسخ هایی براساس نظرهای کلی و اجتماعی اقتصاد دانان تنظیم می کند که دیدگاهی میانه و واقع گرایانه است.

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۵۱۱ تماس حاصل نمایید

منابع و مأخذ:

- ۱- جهانی شدن اقتصاد، لستر تارو، چاپ ۱۳۸۲ «Lester tarow»
- ۲- جهانی سازی، جوزف استگلیتز، چاپ ۱۳۸۱
- ۳- جهانی شدن و جنوب، مارتین خور، ترجمه ساعی، احمد چاپ ۱۳۷۹
- ۴- فصلنامه انتقادی، فکری، فرهنگی، کتاب نقد شماره ۲۵ و ۲۴، پاییز و زمستان ۸۱،
سردبیر رحیم پور ازغدی
- ۵- مسائل سیاسی - اقتصادی جهان سوم، ساعی، احمد، چاپ هفتم ۱۳۸۴

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۵۱۱ تماس حاصل نمایید

Filename: Document1
Directory:
Template: C:\Documents and Settings\hadi tahaghoghi\Application
Data\Microsoft\Templates\Normal.dotm
Title:
Subject:
Author: sadegh
Keywords:
Comments:
Creation Date: 3/18/2012 11:34:00 PM
Change Number: 1
Last Saved On:
Last Saved By: hadi tahaghoghi
Total Editing Time: 0 Minutes
Last Printed On: 3/18/2012 11:34:00 PM
As of Last Complete Printing
Number of Pages: 67
Number of Words: 11,310 (approx.)
Number of Characters: 64,468 (approx.)